

ایرانیان در میان انگلیسیها

صحنه‌هایی از
تاریخ مناسبات ایران و بریتانیا

دنيس رایت

ترجمه کریم امامی

نشر نو

با همکاری انتشارات زمینه

تهران، ۱۳۶۸

این اثر ترجمه‌ای است از:

The Persians Amongst the English

by Denis Wright

I. B. Tauris & Co. Ltd.

London, 1985.

چاپ اول: ۱۳۶۴

چاپ دوم: ۱۳۶۸

تعداد: ۳۰۰۰ نسخه

حق چاپ محفوظ است.

www.iran-archive.com

لیتوگرافی: لیتوگرافی بهار

چاپ: چاپخانه کتیبه

برای آیونا
و دوستان ایرانی مشترکمان
که بسیاری از آنان اکنون
دور از وطن خود
آواره‌هایی ناشادند
د. آ. ه. ر.

www.iran-archive.com

با یاد پدرم
که نخستین واژه‌های انگلیسی را
به من آموخت
و با سپاس از مادرم
که فارسی را اول از او آموختم.
ک. ا.

فهرست

۵	سیاسگزاری مؤلف
۷	سخنی از مترجم
۱۷	فصل اول: اولین ایلچی ایران در انگلستان
۳۳	فصل دوم: چگونه یک ایرانی نمایندگی انگلستان را بر عهده گرفت
۶۱	فصل سوم: یک فاجعه دهشتناک، پیش بینی نشده و چاره ناپذیر
۷۷	فصل چهارم: سفیری که مقدمش گرامی نبود
۹۵	فصل پنجم: دو ایرانی ساکن هند
۱۰۹	فصل ششم: سفیر فوق العاده
۱۴۱	فصل هفتم: اولین محصلین
۱۷۱	فصل هشتم: قصه سه شاهزاده
۲۰۱	فصل نهم: سه مأموریت دیپلماتیک
۲۳۷	فصل دهم: سفرهای ناصرالدین شاه به انگلستان
۲۷۳	فصل یازدهم: محصلان بعدی
۲۹۳	فصل دوازدهم: کلاهداری لاطاری
۳۱۹	فصل سیزدهم: فراماسونری — سلاح سری انگلیسیها؟
۳۲۷	فصل چهاردهم: کابوس نشان زانوبند
۳۵۱	فصل پانزدهم: بستی ها و تحت الحمایه ها
۳۸۵	فصل شانزدهم: آخرین قاجارها

۴۰۳	پیوست ۱: سفرای ایران تا سال ۱۹۲۵
۴۰۵	پیوست ۲: سفرای بریتانیا تا سال ۱۹۲۵
۴۰۷	پیوست ۳: سالشمار مناسبات انگلستان و ایران
۴۱۱	پیوست ۴: سفر میرزا ابوالحسن به انگلستان
۴۱۶	پیوست ۵: سفر ناصرالدین شاه به انگلستان
۴۲۱	منابع و مراجع
۴۶۱	فهرست نامها

سپاسگزاری مؤلف

در آغاز فروتنانه سپاس خود را تقدیم حضور علیاحضرت ملکه می‌کنم که اجازه فرمودند در آرشو سلطنتی در قصر وینزر تحقیق کنم و از اوراق و اسناد موجود عباراتی را نقل نمایم؛ از همین رو از سر رابین مک- وُرت یانگ، رئیس کتابخانه و خانم چین لَشگین، مسئول آرشو سلطنتی به خاطر مساعدتی که مبدول داشتند تشکر می‌کنم.

از پروفیسور آن ک. س. لمبتون، استاد ممتاز کرسی فارسی در دانشگاه لندن، از پروفیسور رز گریون، استاد دانشگاه کانزاس و از دکتر جان گِرتی، استاد دانشگاه آکسفورد که هر سه با وجود کثرت مشغله فصول کتاب را پیش از چاپ مطالعه کردند و با اظهار نظرهای مفید به من باز گرداندند بی نهایت سپاسگزارم. نظرات و تشویقشان بی اندازه ارزشمند بود، اما این نکته را هم اضافه کنم که به هیچ وجه مسئول نظراتی که من بیان کرده‌ام نیستند.

آقایان استیون بیچ، سایمن دیگبی، چارلز گالت و برکلی میلن که معلومات آنها از زبان فارسی از معلومات من خیلی بیشتر است با ترجمه‌هایی که از منابع مختلف فارسی انجام دادند مرا از صرف وقت و زحمت فراوان رهایی‌بخشند. آقای هیو کارلیس، سفیر کبیر بریتانیا در ونزویلا با تهیه رونوشت برخی از اوراقی که در مجموعه اسناد کیرپورتیر در بنیاد جان بُولین در شهر کاراکاس نگاهداری می‌شود به من لطف کردند. آقای گوردن جوکس سرکنسول بریتانیا در شیکاگو در کتابخانه نیویورک آن شهر نسخه‌ای از یکی از شماره‌های سال ۱۸۱۰ روزنامه «مورنینگ پست» چاپ لندن را یافتند که در کتابخانه‌های این کشور موجود نبود. آقای ه. ج. پیت رئیس کالج ووستر در دانشگاه آکسفورد توجه مرا به روزنامه خاطرات سرگور اوزلی که در اختیار کالج سنت مایکل در تیشبری است جلب کردند و ترتیبی دادند که من این اوراق ناشناس مانده را مطالعه کنم. آقای دنیس مارتین وابسته به تماشاخانه «پلی پرز» از سر لطف متن شعر و آهنگ ترانه معروف «آیا شاه را دیده‌اید؟» را که در سال ۱۸۷۳ مورد استقبال عمومی در یکی از موزیک هالهای لندن قرار گرفته بود در اختیار من قرار دادند. در جمع دیگر کسانی که هر کدام به نحوی اطلاعاتی را در اختیارم قرار داده و به من کمک کرده‌اند مایلم از افراد زیر تشکر کنم [به ترتیب حروف الفبای انگلیسی]: دکتر فریدون علا، شادروان م. د. آنکیل، آقایان جان آزلت، شانول بَخاش، آقاخان بختیار و نیکلاس بریشگین، سرپاتریک براون، آقای گوردون کالور، سرهنگ رالف

کورتبی، آقا و خانم جان کلوک، دکتر آلیس کاناک، آقای جان دانباپین، خانم سوینرتین دایره، پروفیسور ل. پ. اولون ساتین، خانم مریم امامی، شادروان دکتر حمید عنایت، خانم آن عنایت، دکتر ر. و. فوری به، خانم تریزا فیتس هرپررت، خانم الیزابت فوربز، آقای کریستوفر گندی، آقای فرخ غفاری، دکتر سیروس غنی، شادروان حسین علی فراگزلو، پدر روحانی ک. ج. س. گیل، آقای پال گاج، دکتر ج. ت. د. هال، شاهزاده حمید قاجار، دکتر دیوید کیلیر، خانم ونسا مارتین، دکتر موجن مومین، آقایان ج. ج. ر. پوپ، د. ت. ریکس، ب. و. رابینسن، ر. ج. سی رایت، ریچارد سایمئدز، سید جلال الدین تهرانی، قاضی لارنس ورنی و آقای ر. ه. هار کورت ویلیامز، کتابدار و مسئول آرشیو مارکی سالزبری.

تحقیقاتم مرا به کتابخانه‌ها و مجموعه‌های اسناد بسیاری راهبر شد، از جمله کتابخانه هتفیلد هاوس، کتابخانه بودلیان، مرکز پژوهش‌های خاورمیانه در کالج سنت آنتونی در دانشگاه آکسفورد، کتابخانه مرکزی دانشگاه کمبریج، کتابخانه ملی بریتانیا (هم در موزه بریتانیا و هم در کالین دیل)، کتابخانه آثار چاپ شده وزارت امور خارجه و کشورهای مشترک المنافع، کتابخانه و مرکز اسناد وزارت هند، سازمان ملی اسناد بریتانیا، کتابخانه انجمن سلطنتی آسیایی، کتابخانه مدرسه عالی شرق شناسی و افریقاشناسی در لندن و همچنین کتابخانه ملی ویلز در شهر آبریشویت و سازمان اسناد اسکاتلند در ادنبورگ. من مروهون لطف و عنایت مسئولان همه این مؤسسات هستم.

همچنین مایلیم مراتب تشکر خود را به اشخاص و مؤسسات زیر تقدیم دارم که اجازه دادند بخشهایی از مطالبی را که حقوق نشر آن را در اختیار دارند در کتاب حاضر نقل کنم: عالیجناب جولیان ایمری به خاطر اجازه نقل از روزنامه خاطرات پدرشان عالیجناب ل. س. ایمری، مؤسسه انتشارات «ویلیام کالینز، پسران و کمپانی محدود» به خاطر اجازه نقل از روزنامه خاطرات شادروان سرهارولد نیکولسن که در کتابخانه بودلیان نگهداری می‌شود. هفتمین ایل آو کلارندن به خاطر اجازه نقل از اوراق و اسناد چهارمین ایل آو کلارندن، محفوظ در کتابخانه بودلیان، دکتر آلیس کاناک به خاطر اجازه نقل از اوراق جیمز موریه، رئیس کتابخانه ملی ویلز به خاطر اجازه نقل از اسناد کنت چسچ، ششمین مارکی سالزبری به خاطر اجازه نقل از اوراق و اسناد سومین مارکی، محفوظ در کتابخانه هتفیلد هاوس، رئیس سازمان چاپ دولتی به خاطر اجازه نقل از اسناد محفوظ در سازمان ملی اسناد بریتانیا و در کتابخانه و مرکز اسناد وزارت هند.

و بالاخره من سپاسگزار همسایگان نزدیک خود هستم، سرهنگ نیروی هوایی خاتم باربارا لامب که با حوصله فراوان دستنوشته مرا کشف رمز و ماشین کرد، و خانم ایلین رابین اسکات که با چشمان تیزبین عقاب مانند نمونه خوانی کتاب را بر عهده گرفت. همچنین از خانم ایلین داندلین، به خاطر ویرایش دقیق، و از ناشرم آقای ایرج باقرزاده به خاطر تشویقها و مساعدتهایش متشکرم.

د. آ. ه. ر.

دکتر باتیم

هدینم، بکینگم شیر

اوت ۱۹۸۴

سخنی از مترجم

کتاب «ایرانیان در میان انگلیسیها»، آخرین اثر دیپلمات بازنشسته انگلیسی، سر دنیس رایت (نشر یافته در لندن در سال ۱۳۶۴/۱۹۸۵ ش) فراز و فرودهای مناسبات ایران و انگلیس را از اواخر دوره صفویه تا پایان دوره قاجاریه مرور می‌کند و سرگذشت ایرانیانی را که در این میان با انگلیسی‌ها حشر و نشر داشته‌اند شرح می‌دهد. همین نویسنده قبلاً کتابی با عنوان «انگلیس‌ها در میان ایرانیان» تألیف کرده بود که بیشتر در شرح احوال انگلیسیانی بود که در قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم به عنوان دیپلمات و جهانگرد به ایران سفر کرده و در بسیاری موارد عاقد قراردادهایی بودند که در چارچوب سیاست استعماری بریتانیای کبیر به خاطر حفظ امپراتوری آن کشور در هندوستان بر ایران تحمیل می‌شد.

کتاب خواندنی است، نه به این خاطر که دنیس رایت تاریخ‌نویسی است بی‌غرض که همه حقایق را فاش می‌کند. خواندنی بودن کتاب برای ما ایرانیها در درجه اول به خاطر اطلاعات تازه‌ای است که مؤلف توانسته است با کوشایی بسیار از منابع و مآخذ منتشر نشده بیرون بکشد و در ارتباط با شخصیت‌های کتاب جای جای به خوانندگان عرضه کند. آرشیو دربار بریتانیا، آرشیو وزارت خارجه بریتانیا، آرشیو دیوان هند که تمامی صورت‌جلسه‌ها و گزارشها و مکاتبات مدیران و کارگزاران کمپانی هند شرقی از آغاز قرن هفدهم به بعد در آن مضبوط است، و بسیاری مراکز اسناد و کتابخانه‌های دیگر مورد مراجعه مکرر نویسنده قرار گرفته است. روش کار او حداقل می‌تواند الگویی برای تاریخ‌نویسان جوان‌تر ما باشد.

مترجم در عین حال لازم می‌داند به خوانندگان هشدار دهد که روایتی شیرین را

می‌خوانند پُر از جزئیات بکر کاویده شده از بایگانی‌های کهن، ولی فریب شیرینی روایت را نخورند و با هوشیاری و ژرفنگری به گُنه موضوعات توجه کنند. کمتر اتفاق می‌افتد که به هنگام روایت رویدادهای تاریخی همه حقیقت، حقیقتِ مطلق، به خواننده گفته شود. کم و کیف هر روایت بستگی به اطلاع و برداشت و جانبگیری راوی دارد و در مورد کتاب حاضر نیز باید بگوییم که مؤلف آن هر چه باشد یک دیپلمات کارگشتهٔ انگلیسی است که پس از یک عمر خدمت به تاج و تخت بریتانیا کنارنشسته و قلم تاریخنویسی به دست گرفته است. از این رو تعجیبی نخواهد داشت اگر بگوییم نگاه مؤلف به وقایع نگاهی است جانبدار و آنچه می‌نویسد الزماً از موضع یک مورخ بی طرف نیست.

خط مشی سیاسی دولت بریتانیا در قرون اخیر نسبت به ایران و دول همسایه مخصوصاً روسیه بر پایهٔ دو اصل استوار بود: اول، ضرورت حفظ و حراست هندوستان، مستعمرهٔ زرخیز که به قول خود انگلیسی‌ها چون «نگینی بر تارک تاج امپراطوری» می‌درخشید. خطری که هند را تهدید می‌کرد گاه از جانب فرانسویها بود که در اوج کشورگشایی ناپلئون سودای فتح هندوستان را نیز در سر می‌پختند؛ گاه از جانب روسهای تزاری که در قرن نوزدهم قلمرو خود را در آسیای میانه گسترش می‌دادند؛ گاه از جانب قبایل افغان که به ایالتهای هند در همسایگی خاک خود دست اندازی می‌کردند؛ و گاه از جانب مردمان خود هند — هندوان و هندیان — که سر به شورش برمی‌داشتند تا یوغ استعمار را به یکسویفکنند. در بیشتر این موارد ایران برای انگلیسی‌ها جزئی از دیواره‌ای بود که راه هند را بر دشمنان می‌بست.

اصل دوم به نفت مربوط بود. پس از اعطای امتیاز اکتشاف و بهره‌برداری نفت به دارسی و استخراج آن در خوزستان توسط شرکت نفت انگلیس [و ایران] حفظ منافع نفتی بریتانیا یکی از ارکان مهم و فائق سیاست انگلیس در منطقه بود و همین دو اصل بود که چهارچوب مصالح عالیة بریتانیای کبیر را در ایران تشکیل می‌داد، چهارچوبی که به نوبهٔ خود جزئیات سیاست روز به روز آن دولت را در ایران تعیین می‌کرد. به خاطر همین چهارچوب بود که وجود یک ایران مستقل و نیرومند و خودرأی و ایرانیانی آزاداندیش و سربلند که منافع و مصالح وطن خود را بر منافع اجنبی مقدم بدانند همیشه به نفع دولت بهیه نبود، هر چند که مؤلف عقیده دارد

حمایت از استقلال ایران همیشه از رئوس سیاست دولت بریتانیا در منطقه بوده است. به خاطر همین چهارچوب بود که انگلیسی‌ها ترجیح می‌دادند کسانی در ایران بر سر کار باشند که از آنان حرف شنوی داشته و در لحظات حساس و سرنوشت‌ساز در جهت حفظ مصالح سیاسی و تجاری انگلیس، و نه الزاماً مصالح سیاسی و تجاری وطن خودشان، اقدام کنند.

تصویری که مؤلف از این «دوستان خوب انگلیس» ترسیم می‌کند به هیچ وجه اسباب افتخار و سرافرازی خواننده فارسی زبان امروز نیست. در این نگارخانه چگونه چهره‌هایی را در برابر خود می‌یابیم؟ چهره پادشاهانی که در ازای دریافت «پیشکش» آماده بودند امتیاز بهره‌برداری از همه منابع زیرزمینی مملکت را به خارجی واگذار کنند و حتی از دریافت مقرری مرتب از دولت انگلیس و احیاناً روسیه یا فرانسه ایثاتی نداشته‌اند؛ صدراعظمهایی که مداخل خودشان را بر مصالح کشور مرجح می‌شمردند و وارد آوردن ضربه بر رقیب خانگی برایشان مهمتر از ضربه زدن بر دشمن خارجی بود؛ سفیرانی که به خاطر خدماتشان به «کمپانی» مقرری بگیر مادام‌العمر می‌شدند و محصولاتی که در بازگشت از سفر فرنگ خدمتگزار فرنگی-جماعت از آب درمی‌آمدند.

در کتاب برعکس، از ایرانیان وطنخواه که به فرمان اربابان لندن وقعی نمی‌نهادند و با سیاست استعماری انگلستان به ستیز برمی‌خاستند کمتر نشانی می‌یابیم. مؤلف حدّ و حدود کار را طوری چیده است که در مرور مناسبات ایران و بریتانیا نیازی — یا حداقل نیاز چندانی — به معرفی چهره‌های استعمارستیزی چون سید جمال‌الدین اسدآبادی یا میرزای شیرازی یا رئیسعلی دلواری تنگستانی یا مدرّس یا مصدّق نداشته باشد. وی در عوض بیشتر به کسانی می‌پردازد که در «انگلیسی‌خواهی» گوی سبقت از یکدیگر می‌ربوندند، و همینها هستند که بیشتر صفحات کتاب را پُر می‌کنند.

در مورد روابط فراماسونری انگلستان و ایران نیز مؤلف ظاهراً کوتاه آمده است، هر چند که یک فصل تمام از کتاب (فصل سیزدهم) به بررسی این موضوع اختصاص دارد. مؤلف در پایان فصل به این نتیجه می‌رسد که انگلیسی‌ها از فراماسونری به مثابه حربه‌ای سری و شیطانی استفاده نکرده‌اند ولی آیا واقعاً کلام آخر همین است؟

مؤلف آیا همه حقیقت را گفته یا اینکه به شیوه مرضیه دیپلماتها تنها بخشی از حقیقت را گفته و بقیه را درز گرفته است؟ مترجم که فقط یک مترجم است نمی‌تواند در این باره از موضع یک مورخ آگاه اظهارنظر کند؛ ولی دو نکته برای او روشن است: اول اینکه فصل سیزدهم کوتاه‌ترین فصل کتاب است و مؤلف می‌توانست، اگر می‌خواست، مطالب بیشتری در باره روابط فراماسونهای ایران با بریتانیا به آن بیفزاید، از جمله رابطه‌ای که در سالهای بعد بین لژ بزرگ اسکاتلند و محافل فراماسونری ایران برقرار شد و اقلأ ده لژ ایرانی زیر کنترل استادان اعظم اسکاتلند قرار گرفتند (نگاه کنید به راین، «فراموشخانه و فراماسونری در ایران» ج ۳، صص ۱۸۶ تا ۳۳۰). نکته دوم آن است که بسیاری از فراماسونهای قدیمی که مؤلف از آنان نام می‌برد در هر حال از «دوستان خوب» دولت بهیبه به‌شمار می‌آمدند و محفلی که به پرورش چنین «دوستانی» کمک می‌کرد یقیناً وجودش برای پیشبرد اغراض سیاسی آن دولت خالی از تأثیر نبود.

در بررسی مسائل تاریخی، تنها به قاضی نباید رفت و شرط تحقیق صحیح شنیدن روایات گوناگون هر دو طرف هر ماجراست، در مورد روابط ایران و انگلیس نیز به روایت شیرین سر دنیس رایت اکتفا نباید کرد. هر چند ایرانیان هنوز اسناد و مکاتبات رسمی خود را چنانکه شاید و باید از بایگانیها خارج نساخته و در اختیار تاریخ‌نویسان خودی قرار نداده‌اند و آنچه مورخان ایرانی نوشته‌اند بیشتر بر پایه اسناد و گزارشهای سیاسی خود انگلیسی‌ها نوشته شده، مراجعه به این آثار خود مرحله‌ای از کشف حقیقت است. و این است فهرست کوتاهی از چند کتاب که در حدّ خود می‌توانند روشنگر باشند:

«تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس در قرن نوزدهم» نوشته محمود محمود (انتشارات اقبال، ۸ ج، ۷، ۱۳۶۷).

«حقوق بگیران انگلیس در ایران»، نوشته اسمعیل راین (انتشارات جاویدان، ۸، ۱۳۶۲).

«فراموشخانه و فراماسونری در ایران»، نوشته اسمعیل راین (انتشارات امیرکبیر، ۳ ج، ۳، ۱۳۵۸).

«دست پنهان سیاست انگلیس در ایران»، نوشته خان‌ملک ساسانی (انتشارات

بابک، ج ۳، ۱۳۶۲).

«عصری خبری یا تاریخ امتیازات در ایران»، نوشته ابراهیم تیموری (انتشارات اقبال، ج ۴، ۱۳۶۳).

دو مجموعه اسناد از میان اسناد برملا شده وزارت امور خارجه انگلیس نیز درخور توجه و تأمل است: مجموعه «کتاب آبی» مربوط به جنبش مشروطیت ایران که در همان ایام به دست مترجمان قاجاری به فارسی ترجمه شده و در زمان ما از نو ویراسته و دوباره به چاپ رسیده اند (به کوشش احمد بشیری، در هشت جلد، نشر نو - که تاکنون ۷ جلد آن منتشر شده) و مجموعه «اسناد محرمانه وزارت خارجه انگلیس در باره قرارداد ۱۹۱۹» (ترجمه دکتر جواد شیخ الاسلامی، انتشارات کیهان، ج ۱، ۱۳۶۵).

* * *

اینک برای آشنایی بیشتر خوانندگان با مؤلف کتاب مختصری از احوال او را می نویسیم: دنیس آرتور هپ ورت* رایت در سال ۱۹۱۱ در شهر کوچک* کینگستن (کنار رود تیمز) در انگلستان به دنیا آمد و در سال ۱۹۳۲ تحصیلات دانشگاهی خود را با دریافت دانشنامه لیسانس تاریخ از کالج سنت ادمند هال دانشگاه آکسفورد به پایان رسانید. چند سال در رشته تبلیغات تجاری فعالیت کرد و سپس در سال ۱۹۳۹ به خدمت وزارت خارجه بریتانیا درآمد و در همان سال با آیونا* کریگ ازدواج کرد. در طول خدمت خود به عنوان یک دیپلمات بریتانیایی نمایندگی کشورش را در رومانی، ترکیه، یوگسلاوی، ایالات متحده امریکا، ایران و اتیوپی بر عهده داشته است. دنیس رایت دوبار در ایران خدمت کرد: بار اول در سال ۱۳۳۲/۱۹۵۳ ش که پس از سقوط دولت دکتر مصدق برای بازگشایی سفارت بریتانیا به تهران آمد، و بار دوم در سال ۱۹۶۳ با عنوان سفیر کبیر. این بار اقامتش در ایران تا سال ۱۹۷۱ طول کشید و با پایان گرفتن این مأموریت از خدمت وزارت خارجه نیز بازنشسته شد.

دنیس رایت در سال ۱۹۶۱ شوالیه صلیب بزرگ نشان سنت مایکل و سنت جورج شد و به اشرافیت رسید. از زمان بازنشستگی خود به این طرف عضو هیئت مدیره چند مؤسسه و بانک بوده است از جمله انجمن ایرانشناسی بریتانیا و کالج سنت آنتونی دانشگاه آکسفورد که مرکز معتبری برای مطالعات خاورمیانه دارد.

دنيس رايت آثار منتشرشده زيادى ندارد. غير از كتاب حاضر و كتاب «انگليس ها در ميان ايرانيان» (لندن ۱۹۷۷، و چند ترجمه فارسي، تهران، ۱۳۵۹ به بعد) اثر ديگري كه نام مؤلف را يدك مي كشد آلبومي است از عكسهاي سياه و سفيد و رنگي مناظر ايران با عنوان «ايران» (لندن ۱۹۶۸) كه آن را با همكاري دو تن ديگر فراهم آورده است.

* * *

متن اصلي كتاب را دوستم ايرج باقرزاده ناشر كتاب، و مدير مؤسسه انتشارات (I. B. Tauris) لندن اندك زماني قبل از انتشار آن در انگلستان براي من فرستاد و خواستار دادن ترتيبى براي ترجمه فارسي آن شد به نحوي كه ترجمه من زودتر از ترجمه كسان ديگري منتشر شود كه ممكن بود پس از خواندن كتاب چاپ شده به فكر ترجمه آن بيفتند. مگر نه اينكه نشر ترجمه هاي مكرر از هر كتاب جديد درباره ايران در حال حاضريكي از واقعيتهاي انتشارات ما شده است و به محض آنكه خبر برسد كتاب تازه اي درباره ايران در آستانه انتشار است دوستان به تكاپو مي افتند تا هر چه زودتر نسخه اي از آن را به دست آورند؟ و در واقع خبر انتشار كتاب بسان زنگ آغاز مسابقه اي است كه چند گروه مترجم و ناشر و چاپچي را به فعاليت شتاب آلوده وامی دارد.

من پس از مرور كتاب ترجمه آن را پذيرفتم، هر چند كه آمادگي شركت در هيچ مسابقه اي را نداشتم. متن كتاب از نظر تاريخي به نظرم جالب آمد. ترجمه يك كتاب تاريخي مربوط به دوره قاجاريه نيز براي خود من تجربه تازه اي بود. پس دست به كار شدم و با آنكه نيت كرده بودم يك ترجمه صرفاً «ژورناليستي» با حداكثر سرعت فراهم كنم در عمل به خاطر بعضي ملاحظات و دقتهاي اجتناب ناپذير شتابزدگي خود را از دست دادم و كار طبق معمول به درازا كشيد، تا امروز كه سرانجام نيمي از ترجمه كتاب انتشار مي يابد. ترجمه نيمه دوم نيز هم اينك مراحل مختلف حروفچيني و چاپ را مي گذراند و شخصاً اميدوارم كه انتشار آن بزودي به انتظار خوانندگان پايان دهد.

* * *

و اما چند توضیح فنی:

□ مترجم کوشیده است متن کتاب را با توجه به رنگ و بوی نثرهای قاجاری و اصطلاحات دیوانی آن زمان به فارسی برگرداند. از این رو سعی کرده است حوادث نقل شده را در مراجع فارسی نیز مرور کند و به همین خاطر گاه لازم آمده است برای روشن تر شدن مطلب دو سه کلمه از خود به متن بیفزاید. در این قبیل موارد مترجم همواره افزوده‌های خود را با قرار دادن بین دو قلاب — [] — مشخص ساخته است.

□ شماره‌هایی که در متن بین دو کمان (پرانتز) قرار گرفته مربوط به ارجاعات مؤلف است و ردّ آنها را در بخش «منابع و مآخذ» در انتهای کتاب باید گرفت.

□ شماره‌های تُک (شماره‌های کوچک^۱ بالا بسته^۲ از سطر^۳) اشاره به توضیحات مؤلف — و مترجم — دارد که در پای هر صفحه با حروف ریزتر از متن چاپ شده‌اند. برای تفکیک این دو دسته توضیحات از هم، عبارت «توضیح مؤلف» را به انتهای پانوشتهای نویسنده افزوده‌ایم. توضیحات مترجم طبق معمول با افزودن نشانه اختصاری «م.» مشخص شده‌اند.

□ برای آسان تر شدن کار حروفچینی کتاب بر آن شدیم تا معادلهای لاتینی اسامی خارجی را در انتهای کتاب در بخش «فهرست راهنما» متمرکز کنیم و به حداقل حروف لاتینی در متن و پانوشت بسنده کنیم. در عوض سعی کرده‌ایم با گذاشتن اِغراب روی بعضی از حروفِ اعلام نا آشنای تاریخی و جغرافیایی از مشکلات خواندن این اسامی بکاهیم. برای سهولت یافتن اصل لاتینی اسامی خارجی، مخصوصاً نامهایی که از چند جزء تشکیل می‌شوند از نشانه ستاره (*) برای مشخص ساختن محل قرار گرفتن نام در رده حروف الفبای فهرست سود بسته‌ایم. مثلاً از «جان * ملکم» چنین برمی‌آید که خواننده باید به رده حرف «م» در فهرست مراجعه کند و «ملکم، جان» را بیابد و نه به حرف «ج» با توقع یافتن «جان ملکم».

□ مترجم کوشیده است تاریخهای کتاب را که در متن اصلی همه به صورت سنه میلادی داده شده‌اند در بیشتر موارد به هر دو صورت میلادی و هجری قمری (یا خورشیدی) بدهد و برای جدا کردن دو سنه برابر از خط مایل [/] سود بسته است.

سنه دست راست همیشه سال میلادی است و سنه دست چپ سال هجری. در تبدیل تاریخ از جدولهای* «ووستن فلد - مالر» (چاپ ویسبادن، ۱۹۶۱) سود جسته ایم و تاریخ رویدادهای مهم را هم در مراجع فارسی کنترل کرده ایم. در عین حال خوانندگان باید توجه داشته باشند که جدولهای تبدیل تاریخ که بر اساس فرمولهای نجومی تهیه می شود با تقویم قمری واقعی که بر اساس «رؤیت هلال» عمل می کند گاه تا یکی دو روز اختلاف دارد. از این رو در مواردی که تاریخی با ذکر روز و ماه و سال داده شده احتمال مقداری لغزش در تبدیل آن وجود دارد. فراموش نکنیم که حتی در حال حاضر بین تقویم هجری قمری ایران و برخی کشورهای اسلامی دورتر مثل مصر یا عربستان سعودی اغلب یک روز اختلاف وجود دارد.

□ در مورد عبارات و جمله های ترجمه شده از فارسی در متن اصلی کتاب، روش صحیح یافتن اصل این عبارات و نقل آنهاست و نه ترجمه دوباره آنها به فارسی، چون یقیناً دو بار ترجمه باعث می شود از اصل عبارات دور بیفتیم و حداقل در الفاظ — اگر نه معنی — دگرگونی حاصل شود. مترجم کوشیده است در اینگونه موارد اصل عبارات نقل شده را بیابد و در متن جای دهد، اما همیشه موفق نبوده است: یا به اصل فارسی دسترسی حاصل نشده و یا به علت مشکلات دیگری نتوانسته ایم جمله یا شعر مورد نظر را در متون فارسی پیدا کنیم. در هر حال، در مواردی که مترجم موفق شده است اصل عبارت مورد نظر را نقل کند مشخصات و شماره صفحه متن اصلی را در بخش «منابع و مآخذ» به ارجاعات مؤلف افزوده است. در غیر این صورت اجباراً ترجمه دوباره ای از متن انگلیسی به فارسی صورت گرفته است.

* * *

مترجم عرض دیگری ندارد جز عرض معذرت به خاطر سهوهایی که احیاناً هنوز در ترجمه وجود دارد و خوانندگان تیزبین ممکن است در حال یا آینده آنها را بیابند، و عرض تشکر از همه کسانی که او را در گذراندن کتاب از هفت خوان ترجمه و چاپ یاری داده اند.

ک. ا.

تجربش، فروردین ۱۳۶۴

یادداشت چاپ دوم

در تدارک تجدید چاپ ترجمه حاضر بر آن شدیم که دو جلد چاپ اول را این بار همچون اصل کتاب در یک مجلد به خوانندگان عرضه کنیم. از این رو بیشتر کارهایی که انجام گرفته است در جهت یکپارچه کردن و یک دست کردن دو نیمه بوده است که با دوروش چاپ و به ناچار روی دو نوع کاغذ به طبع رسیده بودند. سخنان مترجم در آغاز هر دو نیمه کتاب یک کاسه شد؛ توضیحات جدیدی که در آغاز نیمه دوم چاپ شده بود هر کدام به جای درست خود در پایین صفحات نیمه اول انتقال یافت؛ و پاره‌ای لغزشهای چاپی که در متن کتاب باقی مانده بود اصلاح شد. اما همینجا بگوییم که این موارد اصلاح به خاطر دشواریهای کنونی تهیه مصالح چاپ افست در حد دست بسته و مقدمات اندک ناشر کوشا انجام گرفته است و نه در حد دلخواه مترجم که دوستان می‌دانند و سواسهایش حد و حصری ندارد.

بسیاری از کتابدوستان پس از نشر دو مجلد چاپ اول کار مترجم را ستودند و وی را تشویق کردند. برخی نیز پیشنهادهای اصلاحی دادند؛ از آن میان دوست فاضل و هنردوست سیروس پرهام کتاب خود را با حاشیه نویسی‌های دقیق و ویراستارانه آن در اختیار مترجم قرار داد. مترجم از لطف همه این دوستان نکته‌سنج سپاسگزار است و امید دارد که روزی امکان سود جستن از اظهارنظرهای مفید آنان را پیدا کند.

ک. ا.

تجربش، اردیبهشت ۱۳۶۸

اولین ایلچی ایران در انگلستان

پیش از قرن نوزدهم میلادی از ایرانی جماعت کمتر کسی در انگلستان رؤیت شده بود. معروف است اولین فرد ایرانی که قدم به خاک انگلستان نهاد در سال ۱۲۳۸ میلادی/۶-۶۳۵ هجری قمری در ایام سلطنت هنری سوم بود ولی نام او مدتهاست فراموش شده است. این ایرانی را علاءالدین محمد فرمانروای اسماعیلی الموت به انگلستان فرستاده بود تا در برابر خطر سپاهیان مغول که قلمرو او را تهدید می کردند از پادشاه انگلیس کمک بخواهد. فرستاده ایرانی از مأموریت خود طرفی نبست و دست خالی بازگشت.

تقریباً چهارصد سال گذشت تا يك ایرانی قابل اهمیت دیگر به روایت مستند قدم به خاک انگلستان گذاشت. در ماه فوریه ۱۶۲۶/ جمادی الاول ۱۰۳۵ نقدعلی بیگ که در بعضی کتابها از او به عنوان نخستین سفیر ایران در انگلستان یاد می شود در بندر *پورتسموت قدم به خشکی نهاد. همراه او در کشتی *«استار» متعلق به کمپانی هند شرقی پسرش و يك بازرگان ایرانی به نام خواجه شهسوار که او نیز پسرش را به همراه آورده بود سفر می کردند. و البته هر دو تعدادی خدمتکار ایرانی همراه داشتند. علاوه بر این، بازرگان ایرانی يك محموله

گرانبهای ابریشم نیز با خود داشت که چنانکه نقل خواهیم کرد باعث بروز اختلاف شدیدی بین او و ایلچی ایران شد. از هدفهای مأموریت نقدعلی بیگ اطلاع زیادی نداریم. همینقدر می‌دانیم که اعتبارنامه‌ای از طرف شاه‌عباس اول پادشاه بزرگ صفوی همراه داشت و به او دستور داده شده بود در راه افزایش داد و ستد بازرگانی بین ایران و انگلستان بکوشد. وقتی نقدعلی بیگ به لندن رسید اطلاع یافت که شخص دیگری در پایتخت انگلستان حضور دارد که مدعی است سفیر ایران است. و از آن گذشته این سفیر یک شخص انگلیسی است به نام سررابرت *شرلی که دو سال است به عنوان نماینده پادشاه ایران به دربار انگلستان رفت و آمد می‌کند. از این رو تعجبی ندارد اگر بگوییم این دو تن روزی که باهم روبرو شدند کارشان به دعوا کشید. نقدعلی سیلی به گوش شرلی زد، اعتبارنامه‌اش را پاره کرد و او را دروغگو خواند.

اگرچه چگونگی این حادثه دیپلماتیک در روابط اولیه ایران و انگلستان و نیز اینکه چطور یک فرد انگلیسی توانست خود را در لندن به عنوان سفیر ایران بشناساند قبلاً نقل شده است اما جزئیات ماجرا در هر روایتی از احوالات ایرانیان در میان انگلیسیان جایگاهی شایسته دارد و باید دوباره نقل شود، هر چند که این «ایرانی» در واقع یک انگلیسی بود.

رابرت شرلی یکی از سه برادری است که به خاطر مسافرتها و ماجراهایشان در کشورهای دوردست در زمان حیات خود شهرت فوق‌العاده و افسانه‌ای یافته بودند. حتی در سال ۱۶۰۷ [نوزده سال قبل از ورود نقدعلی بیگ به انگلستان] شخصی به نام آنتونی *نیکسن کتابی با عنوان *«سه برادر انگلیسی» نوشته و در لندن به چاپ رسانده بود که عنوان فرعی آن به خوبی خبر از محتوای کتاب می‌دهد:

مسافرتهای سرتامس *شرلی و ماجرای سه سال زندانی شدنش در ترکیه، آزادی او به سبب نامه اعلیحضرت به سلطان عثمانی و بالاخره بازگشت او به سلامت در سال

جاری به وطن. سرآنتونی *شرلی و سفارتش بدربار سلاطین مسیحی اروپا. رابرتشرلی جوان و جنگش با ترکها و ازدواجش با برادرزاده امپراتور ایران.

در همان سال نمایشنامه‌ای نیز با عنوان *«ماجراها و مشقات سد برادر انگلیسی» در لندن انتشار یافت و در سالهای بعد نیز روایت‌های دیگری از فعالیت‌های آنتونی و رابرت شرلی در ایران و در اروپا به نمایندگی از دولت ایران نوشته و چاپ شدند.

این برادران شرلی که بودند و چگونه دوتن از آنان، آنتونی و رابرت، به ایران سفر کردند و به خدمت پادشاه ایران درآمدند؟

پدرشان سرتامس شرلی از نجیب‌زادگان نسبتاً بااهمیت انگلستان بود و مدتی در مقام داروغگی ایالت‌های *ساری و *ساسکس خدمت کرده بود و در سالهایی هم که انگلستان و اسپانیا در «سرزمین‌های پست» [بلژیک و هلند امروز] دعوا داشتند خزانهدار امور جنگی در آن صفحات بود. سرتامس صاحب‌ملك بیلاقی درجه اولی در ناحیه *استی‌نینگ در ساسکس بود که *«وینستن هاوس» خوانده می‌شد و با محافل درباری نیز روابط خوبی داشت. هر سه پسرش مردان نمونه عصر ملکه الیزابت اول به‌شمار می‌رفتند و به پیروی از روحیه غالب زمان، بخت و اقبال خود را در کشورهای خارج آزموده بودند. اما این که آنتونی شرلی - که در سال ۹۷۲/۱۵۶۵ به دنیا آمده بود - و رابرت که پانزده یا شانزده سال از برادر خود کوچکتر بود در اواخر سال ۱۵۹۸ / اواسط سال ۱۰۰۷ خودشان را در ایران یافتند امری بود بیشتر مرهون تصادف تا زائیده قصد و نقشه قبلی.

یک سال زودتر، آنتونی شرلی به ونیز رفته بود تا هم سر خود را گرم کند و هم کاری بیابد. محتمل به نظر می‌رسد در ایامی که او در این شهر اقامت داشت مذاکراتی بین مقامات ونیزی و یک بازرگان ایرانی درباره امکان اعزام هیئتی از ونیز به ایران صورت گرفته باشد. ونیزی‌ها از موفقیت اسپانیایی‌ها و پرتغالی‌ها در قبضه کردن بخش اعظم تجارت ونیز با کشورهای مشرق‌زمین نگران بودند. و چون اسپانیا حریف اصلی

انگلستان به‌شمار می‌رفت و نیزی‌ها پیش خود استدلال کردند که ورود دسته‌ای از ماجراجویان انگلیسی به ایران ممکن است منجر به گسستن پیوندهای تازه اسپانیایی‌ها با دربار ایران گردد. برای آنتونی شرلی و برادر کوچکش رابرت (که او نیز برحسب اتفاق در این زمان در ایتالیا در دربار امیر فلورانس بود) بوی حوادث هیجان‌انگیز و پول کلان از این پیشنهاد به‌مشام می‌رسید و جوانان حادثه‌جویی چون آنان در این قبیل موارد زود به هیجان می‌آیند.

در ماه مه ۱۵۹۸/شوال ۱۰۰۶ دو برادر شرلی به اتفاق بیست و چهار پنج نفر همراه که بیشترشان انگلیسیانی بودند که يك سال زودتر در معیت آنتونی به ایتالیا سفر کرده بودند از بندر ونیز با کشتی عازم ساحل شرقی دریای مدیترانه شدند. در انطاکیه قدم به خشکی نهادند و از راه زمین از طریق حلب و بغداد به ایران سفر کردند. این گروه در اوایل ماه دسامبر ۱۵۹۸/اوایل جمادی‌الثانی ۱۰۰۷ به شهر قزوین رسید که هنوز پایتخت حکومت صفویان بود و اندک زمانی بعد جای خود را به اصفهان می‌داد. در قزوین آنتونی و رابرت شرلی به حضور شاه عباس (که این دو برادر او را «پادشاه بزرگ»^۱ می‌خواندند) رسیدند و از آن پس نیز با وی به کرات ملاقات کردند.

این که به تشویق آنتونی شرلی بود که شاه عباس قصد کرد با سلاطین مسیحی اروپا بر علیه ترکان عثمانی پیمان اتحاد ببندد (نکته‌ای که بعداً مورد ادعای آنتونی شرلی قرار گرفت) یا پادشاه ایران خود شخصاً به این فکر افتاد جای بحث و گفتگو است ولی قدر مسلم آنکه آنتونی شرلی شش‌ماه پس از ورودش به دربار ایران به عنوان ایلیچی شاه عباس در راه بازگشت به اروپا بود. هیئت دیپلماتیک او از يك ایرانی به نام حسین علی بیگ [بیات]، چهار منشی، دو کشیش پرتغالی و تعدادی از همراهان اولیه انگلیسی خود او تشکیل می‌شد. او از شاه عباس

(۱) The Great Sophy. هرچند این وسوسه وجود دارد که مترجم این عبارت را «صوفی بزرگ» ترجمه کند ولی Sophy به‌روایت فرهنگهای معتبر، از نام شیخ‌صفی به‌زبان انگلیسی راه یافته است و نه از واژه صوفی. — م

اعتبارنامه‌ای خطاب به پاپ و فرمانروایان مهم اروپا، از جمله ملکه الیزابت اول انگلستان، در دست داشت که در آن نامه از ایشان خواسته شده بود «در هر موردی که شما پرسیدید یا او خود گفت کلامش را در حد کلام خود من معتبر بدانید.» (۱) شاه‌عباش در مقابل کمک پادشاهان اروپا اعطای تسهیلات بازرگانی در ایران را به آنان وعده می‌داد.

هیئت سفارت آنتونی شرلی از طریق مسکو از راه زمین به اروپا مسافرت کرد ولی در شهر رم پایانی زودهنگام و غم‌انگیز یافت، چون در این شهر اختلاف بین آنتونی شرلی و حسین‌علی بیگ بالا گرفت و از هم جدا شدند. حسین‌علی بیگ از مقام ممتازتری که مرد انگلیسی برای خود قائل بود رنج می‌کشید و او را متهم ساخت که هدایایی را که پادشاه ایران به نیت فرمانروایان اروپا به آنان سپرده به فروش رسانده است. آن دو هیچکدام به انگلستان سفر نکردند. حسین‌علی بیگ پیش از بازگشت به ایران چند ماه در اسپانیا اقامت گزید اما موفق به جلب کمک دولت اسپانیا در برابر ترکان عثمانی نشد. آنتونی شرلی دیگر هیچگاه قدم به خاک انگلستان یا ایران نگذاشت و ترجیح داد در اروپا بماند و نان ذکاوت و چاره‌جویی خود را بخورد و روزگار را در خدمت اربابان متعددی به سر آورد تا اینکه سرانجام در سال ۱۰۴۶/۱۶۳۶ عمرش به پایان رسید.

و اما در این میان رابرت شرلی در ایران ماند. از کارهای او در این مدت اطلاع زیادی در دست نیست. می‌دانیم که از قزوین به اصفهان رفت و در آنجا به همراهی پنج انگلیسی دیگر، ظاهراً به فرمان شاه‌عباس، به کار تعلیم سپاهیان و زیبا ساختن پایتخت جدید پرداخت. در روایات تاریخی ضبط شده است که در سال ۱۰۱۶/۱۶۰۷ با دختر یک خان چرکسی ازدواج کرد. زنی که نوزده ساله بود طبق یک گزارش همان زمان، در دامان عمه‌اش که از بانوان دربار صفوی به‌شمار می‌رفت پرورش یافته بود. نامش در ابتدا *سامپسونیا بود اما پس از آنکه کشیشان کرمکی اصفهان به او غسل تعمید دادند او را *ترزا خواندند. کشیشان کرمکی مستقر در اصفهان می‌کوشیدند مقامات دربار

پاپ را از حوادثی که در ایران می‌گذشت مطلع نگاه دارند. خبر ازدواج رابرت شرلی را به رم گزارش دادند و گزارش قبلی خود را که در آن همسر شرلی را يك كنيز مسلمان قلمداد کرده بودند تصحیح کردند. طبق گزارش کشیشان، رابرت مردی است «با قامت متوسط، موبور و بدون ریش، به سن تقریباً سی سال. حلقه‌ای با نگین الماس بسیار خرد در يك گوش دارد. مردی است صاحب تمیز اما لافزن و متظاهر و متکبر. در ایران در ملاء عام بسان يك مسیحی کاتولیک مذهب زندگی کرده و سالی یکبار برای اعتراف و شرکت در آیین عشاء ربانی به کلیسا آمده و در مراسم مذهبی دیگر منظمأ حضور یافته و همه اعمال نیک يك مسیحی باتقوا را انجام داده است». (۲)

در ماه فوریه ۱۶۰۸/شوال ۱۰۱۶ رابرت شرلی به اتفاق همسرش ترزا رهسپار اروپا شد. از طرف شاه عباس مأمور شده بود به عنوان «ایلچی به دربار تمام سلاطین مسیحی» سفر کند و در جلب کمک آنان در مقابل ترکان عثمانی بکوشد. رابرت شرلی سرانجام در ماه اوت ۱۶۱۱/جمادی‌الثانی ۱۰۲۰ پس از يك مسافرت پرییچ و خم وارد انگلستان گردید.^۲ سه ماه بعد، ترزا در خانه پدری خاندان شرلی در ایالت ساسکس پسری به دنیا آورد. نوزاد را به خاطر *پرینس آوویلز [ولیعهد انگلستان] که به اتفاق مادرش ملکه *آن پدر و مادر تعمیدی او بودند هنری نام نهادند و این نشانه روشنی از اعتبار خانواده شرلی در آن ایام است.

با این وجود، و با اینکه رابرت شرلی اعتبارنامه‌ای از شاه عباس همراه داشت که او را «ایلچی کنونی ما» می‌خواند که «سالهای زیادی در نهایت وفاداری به ما خدمت کرده است» و «هر عرضی داشت استعدا دارد استماع فرمایید» (۳) جیمز اول پادشاه انگلستان ظاهراً عجله‌ای

(۲) طی این مسافرت در پراگ، امپراتور رودلف به رابرت شرلی لقب «کنت پالائین امپراتوری مقدس روم» را اعطا کرد و از آن پس وی خودش را بسادگی «سر رابرت شرلی» خواند. برادرش نیز شوالیه‌گری خود را مدیون يك پادشاه خارجی بود، یعنی هنری چهارم فرانسه معروف به هنری ناوار - و این نکته موجب خشم ملکه الیزابت اول شده بود. هیچ يك از دو برادر در زمان حیات خود از پادشاهان انگلستان لقب دریافت نکردند. [توضیح مؤلف]

برای پذیرفتن رابرت شرلی نداشت. پادشاه احتمالاً از نقشی که رابرت شرلی به عنوان فرستادهٔ يك دولت خارجی برعهده داشت آزرده خاطر بود، مضافاً اینکه آنتونی برادر رابرت را نیز قانون‌شکن و یاغی می‌دانست. رابرت شرلی را سرانجام پادشاه انگلستان روزاول اکتبر ۱۶۱۱/۲۴ رجب ۱۰۲۰ در کاخ *همپتن کورت به حضور پذیرفت. گزارش شده است که پادشاه دستور داده بود رابرت شرلی که معمولاً لباس ایرانی می‌پوشید در آغاز شرفیابی، برخلاف رسم ایرانیان و مسلمانان، دستار از سر بردارد. طبق گزارشی که سفیر ونیز در انگلستان از این شرفیابی نوشته است، رابرت شرلی در این مراسم لباس انگلیسی پوشیده بود و هنگامی که به نزدیکی پادشاه رسید به خاک افتاد و به خاطر اینکه به خدمت پادشاه ایران درآمده است استدعای عفو کرد. پس از این شرفیابی ملاقاتهای دیگری بین جیمز اول و رابرت شرلی صورت گرفت که طی آنها رابرت شرلی پیشنهاد کرد ایران در مقابل دریافت کمک از انگلستان در منازعاتش با دولت عثمانی، تسهیلات بازرگانی و تسهیلات دیگری برای انگلستان قائل خواهد شد. اما در این میان دو کمپانی مقتدر هند شرقی و *لیوان (شرق طالع) که هر دو از تجارت با ایران از راه ترکیه سود می‌بردند با تغییر مسیر محمولات از راه خشکی به راه دریایی دور افریقا و دماغهٔ امیدنیک که از جملهٔ پیشنهادهای رابرت شرلی بود مخالفت ورزیدند. اسقف اعظم *کانتربری نیز که از کاتولیک شدن رابرت شرلی دلخور بود با دو شرکت هم‌آواز شد:

به این ترتیب بود که رابرت شرلی در انگلستان نیز چون اروپا ناکام ماند و به‌جلب کمک برای ایرانیان در جنگشان با ترکان عثمانی موفق نشد. در اوایل سال ۱۶۱۳/ اواخر سال ۱۰۲۱ رابرت شرلی به اتفاق همسرش ترزا و چهارده نفر همراه و خدمتکار از بندر *گریوزرند سوار بر یکی از کشتیهای کمپانی هند شرقی شدند و از راه دور و دراز دماغه به هندوستان رفتند. مدتی در *سورات در دربار پادشاه گورکانی هند [جهانگیر] توقف کردند و بعد، از راه خشکی عازم ایران شدند و سرانجام در ماه ژوئن ۱۶۱۵/ جمادی‌الاول ۱۰۲۴ به اصفهان رسیدند.

هر چند شاه عباس از اینکه رابرت شرلی از مأموریتش دست خالی بازگشته بود می بایست متأسف شده باشد ولی ظاهراً از اعتمادش به رابرت شرلی کاسته نشده بود چون چهار ماه بعد به وی اجازه داد اصفهان را به همراهی همسرش ترك کند و بار دیگر رهسپار اروپا شود. تا به امروز تردیدهایی نسبت به ماهیت سفر دوم رابرت و ترزا شرلی به اروپا در جمع مورخان وجود دارد. آیا رابرت شرلی بار دیگر از طرف شاه عباس يك مأموریت سیاسی دریافت کرده بود که احتمالاً به جای انگلستان به اسپانیا برود؟ یا اینکه ایران را به میل خود و با این تصمیم که به آنجا باز نخواهد گشت ترك کرده بود؟ این پرسشها همچنان بیجواب مانده اند.

رابرت شرلی و همسرش در ماه ژانویه ۱۶۲۴ / ربیع الاول ۱۰۳۳ به انگلستان بازگشتند. از راه گوآ [در هندوستان]، لیسبون، مادرید و رم سفر کرده بودند. در شهر اخیر* وان ديك جوان تصویر تمام قامتشان را در لباس ایرانی به بهترین وجهی نقاشی کرد^۳ و رابرت شرلی به حضور پاپ رسید و درباره امکان اتحاد ایران با جهان مسیحیت در برابر خطر ترکان عثمانی مذاکره کرد.

در انگلستان رابرت شرلی به نحو غیرمنتظره ای دچار مشکل شد. اما در ابتدا همه چیز بروفق مراد به نظر می رسید. رابرت شرلی به آسانی توانست ترتیبی بدهد که اندک زمانی پس از ورودش به انگلستان در کاخ نیومارکیت به حضور پادشاه برسد. سرجان* فینیت معاون رئیس تشریفات

(۳) این دو نقاشی وان ديك اکنون در بنای معروف به *پیت ورت هاوس در ساکس بر دیوار آویزان هستند، هر چند که کسی نمی داند چگونه به این محل منتقل شده اند. شاید آنها را از ویستن هاوس مقر خانوادگی شرلی ها که در همان نزدیکی است به محل جدید آورده باشند. تابلوهای ناشناخته تر محفوظ در قلعه* بیرکلی - تصاویر شماره ۲ و ۳ در کتاب حاضر - که اثر نقاش ناشناسی هستند به احتمال زیاد جزئی از اثریه الیزابت، دختر جان* ماسینگیرد که خزاندار کمپانی هند شرقی بود هستند. الیزابت در سال ۱۶۴۶ با نهمین بارون برکلی (که بعداً ارتقاء لقب یافت و در سال ۱۶۷۹ اولین *ارل آوبرکلی شد) ازدواج کرد. هم این شخص و هم پسرش، هر دو، از سهامداران کمپانی هند شرقی بودند و یکی از کشتیهای کمپانی به افتخار ایشان* «برکلی کاسل» نامگذاری شده بود. [توضیح مؤلف]

دربار در یادداشتهای خود نوشته است که در این شرفیابی رابرت شرلی به لباس ایرانی ملبس بود، ولی زمانی که به پادشاه نزدیک شد دستار از سر بر گرفت و آن را جلوی پای پادشاه بر زمین گذاشت و در حالی که زانو زده بود آغاز سخن کرد، تا اینکه پادشاه به او اجازه داد برخیزد و سر خود را بپوشاند. رابرت شرلی چنین کرد و اعتبارنامه خود را (که به زبان فارسی نوشته شده بود و در آن زمان به علت وجود نداشتن حتی یک مترجم فارسی‌دان در تمامی انگلستان برای همه نامفهوم بود) به اعلیحضرت تقدیم کرد. (۴)

هرچند برای پادشاه انگلستان تردیدی نسبت به اصالت مأموریت رابرت شرلی و سفیر بودنش از طرف پادشاه ایران وجود نداشت ولی کمپانی‌های هند شرقی و لیوان او را تلویحاً نیرنگ‌باز و سفیر دروغین خواندند، از کمک به پرداخت مخارج او در انگلستان خودداری ورزیدند و بار دیگر با پیشنهادهايش برای توسعه روابط تجارتي بين دو کشور مخالفت کردند. مدیران کمپانی هند شرقی حتی در صورت جلسات خود این مخالفت را منعکس نموده‌اند: «اینکه او واقعاً سفیر است یا نیست ربطی به کار کمپانی ندارد، چون کمپانی نه نیازی به کمک سررابرت دارد و نه مایل است کاری به کار او داشته باشد». (۵)

مرگ جیمز اول در ماه مارس ۱۶۲۵ / جمادی‌الثانی ۱۰۳۴ برای رابرت شرلی ضربه شدیدی بود، چون پادشاه فقید باوی برسر لطف بود و منزلی مناسب و خرج سفره‌ای سخاوتمندانه در اختیار او قرار داده بود، ولی حالا رابرت شرلی می‌بایست برای جلب موافقت پادشاه جدید، چارلز اول، مراحل کار را ازسر بگیرد. و در این میان از همه بدتر ورود غیر منتظره نقدعلی بیگ با یکی از کشتیهای کمپانی هند شرقی به بندر پورتموت در ماه فوریه ۱۶۲۶ / جمادی‌الاول ۱۰۳۵ بود که ادعا می‌کرد سفیر حکومت ایران است. به‌ناچار این دوتن، رابرت شرلی و نقدعلی بیگ، روزی که باهم رویرو شدند کارشان به‌دعوا و زدو خورد کشید.

کمپانی هند شرقی که به احتمال زیاد شاه‌عباس را ترغیب کرده

بود نقدعلی بیگ را به سفارت به انگلستان بفرستد بدون فوت وقت ورود سفیر جدید را به اطلاع پادشاه انگلستان رسانید و ترتیبی داد تا *ارل آو واریک، رئیس تشریفات دربار [یا ایشیک آقاسی باشی آن ایام] و مقامات دیگر درباری به همراهی مدیران شرکت در شهر *کینگزتن [در نزدیکی لندن] از نقدعلی بیگ استقبال کنند و از آنجا او را با کالسکه سلطنتی به لندن ببرند. استقبال گرمی که از نقدعلی بیگ به عمل آمد تفاوت قابل توجهی با پذیرایی سردی داشت که دو سال پیشتر از رابرت شرلی شده بود و این نکته‌ای است که از نظر سر جان فینت نکته‌سنج دور نماند، چون در یادداشت‌های او می‌خوانیم: «این بازرگانان (با تشریفات بیش از آنچه برای ایلچی دیگر ایران سر رابرت شرلی انجام گرفت) کالسکه سلطنتی را که با هشت اسب کشیده می‌شد تهیه دیده بودند تا با کسب آبرو برای شخص اخیر، شخص قدیم را بی‌آبرو کنند». (۶) از این گذشته، اولیای کمپانی محترم فوراً ترتیب محل اقامت و پرداخت مقرری لازم را برای فرستاده از راه رسیده دادند.

رابرت شرلی خطر را به سرعت حس کرد. مردم یقیناً بزودی می‌پرسیدند کدام یک از این دو واقعاً به نمایندگی از شاه ایران سخن می‌گوید. مرد انگلیسی ایرانی پوش که ده سال از ایران دور بوده است، یا ایرانی اصیل از گرد راه رسیده؟ در یادداشت‌های فینت می‌خوانیم که صبح همان روزی که برای نخستین شرفیابی نقدعلی بیگ تعیین شده بود، روز سه‌شنبه قبل از آغاز چله روزه شرلی ترتیبی داد که رسماً به ملاقات ایرانی نورسیده برود، تا بلکه میخ خودش را به زمین بکوبد. قبلاً به کمک یکی از خویشان متنفذ خود به نام *ارل آو کلیولند اعتبارنامه‌ای را که با امضای شاه عباس به جیمز اول تقدیم کرده بود از بایگانی سلطنتی بیرون آورد. بعد، ترتیب استفاده از کالسکه سلطنتی را برای رفتن به ملاقات نقدعلی بیگ داد و بالاخره برای چهارمیخه کردن

(۴) چهل روز ایام قبل از عید پاک که در اواخر زمستان از روز «چهارشنبه خاکستر» آغاز می‌شود. در این چهل روز مسیحیان کاتولیک و ارتدوکس و بعضی از فیرق پروتستان به گرفتن روزه و عبادت می‌پردازند. - م.

ادعای خود، کلیولند و فینت و چند درباری دیگر را همراه برد. پذیرایی نقدعلی بیگ از رابرت شرلی و همراهان به هیچ وجه منطبق با موازین روابط بین کشورها نبود. شرح ماو قع را بهتر است از زبان گویای فینت بشنویم که خود شاهد معرکه بوده است. حضرات وقتی وارد می‌شوند می‌بینند نقدعلی بیگ روی صندلی به شیوه ایرانیان چهار زانو نشسته است و «اعتنایی به ما ندارد» تا اینکه او را متوجه مقام شامخ لرد کلیولند کردند و در این حال او «پاهایش را پایین انداخت و به طرف حضرت والا سری تکان داد». رابرت شرلی سپس اعتبارنامه گرانقدر خود را باز کرد و به سبکی که ایرانیان برای ادای احترام به پادشاه خود دارند «برچشم نهاد و بوسید». بعد در صدد بود که آن را برای معاینه نقدعلی بیگ بدسوی او دراز کند که ناگهان نقدعلی بیگ از جا جست، نامه را از دست رابرت شرلی قاپید، «پاره پاره کرد و با مشتش ضربه‌ای به صورت او وارد آورد»^۵ و پیش از آنکه کسی بتواند دخالت کند پسر نقدعلی بیگ نیز «دو سه ضربه دیگر» (۷) بر رابرت شرلی کوفت و او را به زمین انداخت. خوشبختانه طرفین دست به شمشیر نبردند. نقدعلی بیگ از اینکه به لرد کلیولند بی‌احترامی کرده است پوزش خواست، ولی با اصرار هرچه تمامتر گفت که رابرت شرلی خودش را به دروغ ایلچی ایران می‌خواند و اعتبارنامه‌اش جعلی است و برخلاف ادعایش برادرزاده ملکه ایران را به زنی نگرفته است. رابرت شرلی که در ماجرای کتک کاری از خودش دفاع نکرده و به همین جهت آبرویش تا اندازه‌ای رفته بود جواب داد که او هرگز نگفته است با برادرزاده ملکه ایران ازدواج کرده بلکه گفته است یکی از خویشان او را به همسری گرفته است. و درثانی اعتبارنامه او جعلی نیست و امضای

۵) در عبارت انگلیسی سرجان فینت هیچگونه ابهامی نیست. وی به روشنی می‌گوید که نقدعلی بیگ به صورت رابرت شرلی مشت کوبید. اما مترجم احساس می‌کند که نقدعلی بیگ در عالم ایرانیگری بایستی به حریف خود سیلی زده باشد. اوانس، مترجم قاجاری «سفرنامه برادران شرلی» نیز این عبارت را «سیلی سختی زد» ترجمه کرده است (ص ۱۴۵) «سفرنامه برادران شرلی»، ج ۲، تهران ۱۳۶۲. م -

شاه عباس را دارد.

پادشاه انگلستان وقتی خبر این دعوای ناساشیست را شنید قرار شرفیابی نقدعلی بیگ را که برای بعد از ظهر همان روز تعیین شده بود لغو کرد و دستور داد درباره علت مرافعه تحقیق شود. اما به خاطر وساطت دوستان نقدعلی بیگ در کمپانی هند شرقی، انتظار سفیر جدید طولانی نشد و روز ششم مارس ۱۶۲۶/۷ جمادی الثانی ۱۰۳۵ چارلز اول او را به حضور پذیرفت. رفتار او در این مورد نیز روی سرجان فینت که در مراسم حاضر بود تأثیر نامطلوبی گذاشت. در یادداشتهای او می‌خوانیم که نقدعلی بیگ به هنگام رسیدن به حضور اعلیحضرت هیچگونه حرکتی که حاکی از ادای احترام باشد نکرد و پس از اینکه اعتبارنامه‌اش را بر دیده نهاد و بوسید آن را بدون هیچگونه کرنشی به اعلیحضرت داد و سپس به پادشاه پشت کرد و مسافتی دور شد و آنگاه دوباره به طرف اعلیحضرت برگشت و «یک جور تعظیمی کرد». (۸)

ورود نقدعلی بیگ به انگلستان و اتهاماتی که وارد آورده بود باعث شد تردیدهایی که از طرف اولیای کمپانی هند شرقی نسبت به اصالت ادعای سفارت رابرت شرلی اظهار شده بود قوت بگیرد. پادشاه انگلستان که نمی‌دانست ادعای کدام طرف را باور کند تصمیم گرفت هردو نفر را به ایران پس بفرستد، تا رابرت شرلی «خودش را ترکیه کند» (۹) و به عبارت دیگر آبروی رفته را به خود بازگرداند. در عین حال پادشاه اعلام کرد نماینده شخصی خود، سردامور* کاتن را نیز با ایشان همراه می‌کند تا بفهمد آیا «حقیقتاً شرلی خودش را به دروغ ایلچی معرفی کرده بوده است یا نه، و همچنین ترتیب تجارت با ایران را (که ایلچی دوم برای مذاکره در آن باب به انگلستان آمده بود) بدهد». (۱۰) کاتن دستور کتبی داشت که خودش را از «کیفیت و اعتبار هردو ایلچی» مطلع سازد. (۱۱)

در ماه مه ۱۶۲۶/شعبان ۱۰۳۵ هر سه سفیر و همراهان، خودشان را با عجله به بندر* دوور رساندند ولی وقتی به بندر رسیدند که کشتیهای کمپانی هند شرقی سفر سالانه خود را به مشرق زمین آغاز کرده بودند.

چاره‌ای نبود جز اینکه به لندن باز گردند و در انتظار سوبت بعدی حرکت کشتی‌ها نزدیک یک سال صبر کنند. بیکاری مایه گرفتاری است و تا روزی که حضرات سرانجام به کشتی نشستند و راهی هندوستان شدند که از آنجا به ایران بروند گرفتاری بسیاری پیش آمد.

اولیای کمپانی هند شرقی از «روسپی بی‌آزمی» (۱۲) که با نقدعلی بیگ در انگلستان همخانه شده بود ناراضی بودند و ترتیبی دادند تا او را از مسافرت به ایران به‌همراهی نقدعلی بیگ بازدارند. هرچند کمپانی همچنان منزلی رایگان در اختیار نقدعلی بیگ گذاشته بود ولی نقدعلی بیگ دچار مشکلات مالی شد و از خواجه شهبسوار، بازرگانی که در معیت او به انگلستان سفر کرده بود، کمک خواست. خواجه شهبسوار از پرداخت نقدینده و نیز تحویل محموله ابریشمی که از ایران با خود آورده بود خودداری کرد. نقدعلی بیگ مدعی مالکیت محموله ابریشم شد. مشاجره سختی در گرفت که اولیای کمپانی هند شرقی و حتی اعضای مجلس اعیان نیز در آن درگیر شدند و برخی به نفع این و بعضی به نفع طرف دیگر دعوا شهادت دادند. پس از مرگ خواجه شهبسوار^۱ در ماه اوت ۱۶۲۶/ذیقعدۀ ۱۰۳۵ پسرش محمد دنباله دعوی محموله ابریشم را گرفت و در همان حال اعلام کرد که آماده است در ازای پذیرفته شدن خواستگاری‌اش از دوشیزه خدمتکاری که به او مهر می‌ورزید به آیین مسیح بگردد.

روابط بین رابرت شرلی و همسرش از یک طرف و نقدعلی بیگ از طرف دیگر به اندازه‌ای تیره شد که شورای سلطنت صلاح در آن دید که باعرض حال ترزا شرلی مبنی بر اینکه او و شوهرش با «آن کافر وحشی

(۶) او را در اراضی تبرک شده کلیسای * سنت باتولف در * بیشاپس گیت به‌خاک سپردند و سنگی که نام و نشان او را به‌خط فارسی روی آن کنده بودند بر گورش نهادند. نوشته‌اند که پس از یک ماه پس از مرگش هر روز به گورستان می‌آمد، بر بالای قبر پدر چهارزانو بر زمین می‌نشست و به‌خواندن دعا و اجرای آیین‌های مذهبی می‌پرداخت. تصویر از گور خواجه شهبسوار که مدت‌هاست دیگر اثری از آن برجای نمانده است در کتاب * «سیری در شهرهای لندن و وست‌مینستر» اثر جان * استو، چاپ ۱۷۲۰ دیده می‌شود.

که خودش را سفیر می خواند» (۱۳) نه دریک کشتی بنشینند و نه دریک زمان به ساحل بروند موافقت کند.

اندک زمانی قبل از عزیمت نقدعلی بیگ از انگلستان کمپانی محترم تصویر تمام قد او را که به یکی از نقاشان معروف آن زمان سفارش داده بود به وی هدیه کرد. در دفاتر شرکت ثبت شده است که حق الزحمه ای معادل ۱۳ لیره و ۶ شیلینگ و ۸ پنس برای نقاشی مذکور و کپیه ای از آن برای خود شرکت به ریچارد * گرین بری صورتگر پرداخت شد. در ماه مارس ۱۶۲۷/جمادی الثانی ۱۰۳۶، رابرت شرلی و همسرش به اتفاق دادمور کاتن و همراهانشان به کشتی «استار» سوار شدند، حال آنکه نقدعلی بیگ و محمد پسر خواجه شهسوار بازرگان در یکی دیگر از کشتیهای کمپانی به نام * «هارت» جای گرفتند و به مفارقت دلبران انگلیسی خود تن در دادند.

این فصل اولیه و غریب در روابط ایران و انگلیس پایان غم انگیز و نامشخصی دارد. هر دو ایرانی، نقدعلی بیگ و محمد بازرگان زاده، در خلال سفر دریایی خود و قبل از رسیدن به هندوستان جان سپردند. شایع است که نقدعلی بیگ از ترس رو برو شدن با شاه عباس تعمداً تریاک خورد. رابرت شرلی و همسرش ترزا و دادمور کاتن به ایران رسیدند ولی در تابستان همان سال رابرت شرلی و کاتن به فاصله چند روز در قزوین در گذشتند در حالی که کاتن هنوز موفق نشده بود پاسخ روشنی از شاه عباس یا وزیر او درباره اصلت سفارت رابرت شرلی دریافت دارد. قابل قبول ترین توضیح در باب این معما را وزیر شاه عباس بیان کرده است. هنگامی که اعتبارنامه مورد سؤال را به او نشان دادند، وی در ابتدا آن را ساختگی خواند و بعد حرف خود را پس گرفت و گفت چون رابرت شرلی مشتاق بازگشت به وطن خود بود قبله عالم دستخطی به او دادند خطاب به شاه انگلستان که به او کمک شود ولی «نه به این نیت که به او اختیار دهند به نام ایشان با اعلیحضرت پادشاه انگلستان وارد معامله شود» (۱۴). در شرایطی که کسی در لندن وجود نداشت که از عهده ترجمه این نامه برآید، رابرت شرلی توانست از آن برای قبولاندن خود

به عنوان فرستاده شاه عباس استفاده - و به عبارتی سوء استفاده - کند.
 ترزا شرلی پس از مرگ شوهرش ایران را ترك گفت و در شهر رم
 اقامت گزید. در سال ۱۶۵۸/۱۰۶۸ ترزا شرلی ترتیب حمل جسد رابرت
 شرلی را از قزوین به ایتالیا داد و جسد در کلیسای *ساتتا ماریا دلا سکالا
 به خاک سپرده شد. خود ترزا ده سال بعد در همان کلیسا دفن گردید.
 این داستان غریب از اولین برخوردهای بین ایرانیان و مردمان
 انگلیس که در آن يك انگلیسی نمایندگی پادشاه ایران را در لندن
 بر عهده گرفت نزدیک به دو قرن بعد به صورت معکوس تکرار شد. در فصل
 بعد می خوانیم که در سال ۱۷۹۸/۱۲۱۳ در اولین تماس سیاسی مهم بین
 دو کشور بعد از ماجرای رابرت شرلی و نقد علی بیگ چگونه يك ایرانی
 نمایندگی دولت انگلستان را در ایران عهده دار شد.

چگونه يك ایرانی نمایندگی انگلستان را بر عهده گرفت

قصه مهدي علی خان [بهادر جنگ]، مردی ایرانی که انگلیسی‌ها او را اواخر قرن هجدهم میلادی/ اوایل قرن سیزدهم هجری به دربار ایران اعزام داشتند تا بدنیابت آنان سخن بگویند یکی از فصول غریب‌تر روابط انگلستان و ایران است.

در فاصله بین عزیمت سررابرت شرلی از لندن در سال ۱۶۲۷م./ ۱۰۳۶هـ. ق. و ورود مهدي علی خان به بوشهر در سال ۱۷۹۸/۱۲۱۳ تماس بین دو کشور اندک بود مگر آنچه از فعالیت‌های بازرگانی کمپانی هند شرقی - کمپانی محترم هند شرقی در بیان رسمی و «جان کامپنی» در زبان مردم عادی آن ایام - حاصل می‌شد. تماسی اگر وجود داشت بر پایه مراکز داد و ستد شرکت یا «کارگزاریهای» آن استوار بود که در ربع اول قرن هفدهم/ قرن یازدهم در جنوب ایران در شهرهای بندرعباس و اصفهان و شیراز، و در قرن بعد در بوشهر، تأسیس یافته بودند. دولت انگلستان قبل از اوایل قرن نوزدهم/ قرن سیزدهم توجه زیادی به ایران نداشت و کوششی برای ایجاد روابط سیاسی و مبادله سفیر با ایران به عمل نمی‌آورد، هر چند که سالها پیش، در سال ۱۶۱۷/۱۰۲۶ شاه عباس فرمانی صادر کرده بود که در آن علاوه بر تأیید و تمهید امتیازات کمپانی

محترم، اجازه اقامت دائمی سفیری به نمایندگی از طرف انگلستان را در دربار ایران، و نیز اعزام سفیری از طرف ایران را به لندن در صورت لزوم، صادر کرده بود. ایرانیها نیز به همین اندازه بی میلی از خود نشان می دادند. بعد از عزیمت نقدعلی بیگ از لندن در سال ۱۶۲۲/۱۰۳۶ هیچ سفیری از طرف ایران تا سال ۱۸۰۹/۱۲۲۴ قدم به خاک انگلستان ننهاد، و این امر به روشنی حاکی از بی علاقه‌گی طرفین به یکدیگر بود. هرگاه در این میان مسئله‌ای پیش می آمد که به روابط سیاسی بین دو کشور مربوط می شد آن را از طریق نماینده یا کارگزار ارشد کمپانی هند شرقی در ایران حل و فصل می کردند، که تقریباً همیشه انگلیسی دور از وطنی بود که از حکمران بمبئی دستور می گرفت و شخص اخیر هم به نوبه خود تابع احکام فرمانفرمای هندوستان بود که در قرارگاه *فورت ویلیام در کلکته اقامت داشت. آخرین مرجع تصمیمگیری تا سال ۱۷۸۴/۱۱۹۸ کمیته سری مدیران شرکت در لندن بود و از آن پس هیئت هدایت شرکت یا هیئت هند که اعضای آن طبق قانون هندوستان (پیشنهاد شده از طرف دولت ویلیام *پیت و مصوب همان سال) توسط دولت منصوب می شدند. اما به علت کندی ارتباطات پیش از ظهور کشتی بخاری و برقراری خطوط تلگراف، اغلب تصمیمهای مهم را مسئولان محلی درجا می گرفتند.

از سال ۱۷۷۸/۱۱۹۲ به این طرف دفتر مرکزی کمپانی در ایران در بندر بوشهر در ساحل خلیج فارس قرار داشت که يك کارگزاری از پانزده سال پیشتر در آن تأسیس یافته بود. «ابوشهر» آن زمان چیزی جز يك دهکده ماهیگیری نبود. اکثر اهالی آن را مردمی عرب زبان تشکیل می دادند که شیخی بر آنها حکومت می کرد که به نوبه خود حاکمیت دولت ایران را، هرچند دور از دست و غیر مؤثر، به رسمیت می شناخت. این بندر کوچک در حاشیه کویر کم ارتفاع، محاسن زیادی نداشت جز اینکه لنگرگاه باز آن برای کشتیرانی نسبتاً بی خطر بود و راه اصلی کاروان رو

۱) عنوان کامل آن «هیئت رئیسه کمیسیون برای امور هند» بود. [توضیح مؤلف]

از نزدیکی آن می‌گذشت و پس از عبور از گذرگاه‌های صعب کوهستانی به شیراز و اصفهان می‌رسید، که هر دو از مراکز مهم داد و ستد کمپانی به‌شمار می‌رفتند. در بیشتر ایام سال هوای آن به‌نحو طاق‌ت‌فرسایی گرم و به‌نحو کسالت‌آوری مرطوب بود و آب‌آشامیدنی آن نامطبوع و شور مزه بود. به‌رغم این شرایط دشوار، کارگزار کمپانی محترم در بوشهر به تدریج اهمیت سیاسی زیادی یافت و به جای رسیدگی به امور تجارتي بیشتر وقتش صرف حل و فصل مسائل باریک سیاسی چون مبارزه با دریازنان و برده‌فروشان و قاچاقچیان اسلحه می‌شد. هر گاه مسئله‌ای پیش می‌آمد که به منافع انگلستان در ایران مربوط می‌شد کارگزار کمپانی با مقامات شیراز، حاکم‌نشین ایالت بزرگ فارس در جنوب ایران، مذاکره می‌کرد. حتی بعد از آنکه آغامحمدخان، اولین پادشاه قاجار تهران را در سال ۱۲۰۲/۱۷۸۸ پایتخت خود قرار داد این روال همچنان ادامه یافت. در اواخر قرن هجدهم/اوایل قرن سیزدهم بود که اهمیت بالا گرفته کارگزار کمپانی در بوشهر به رسمیت شناخته شد و او را بالیوز یا «نماینده مقیم» و چند سال بعد «نماینده سیاسی مقیم در خلیج فارس» نامیدند و این پستی شد که سالهای سال پس از به سرآمدن عمر کمپانی به حیات خود ادامه داد و تا سال ۱۳۲۷/۱۹۴۶ ش در بوشهر و سال ۱۳۵۰/۱۹۷۱ ش در بحرین باقی بود.

بأنوجه به‌این سوابق، وقتی در سال ۱۲۱۳/۱۷۹۸ عالیجناب* جانان دنکن^۲ حکمران بمبئی، يك ایرانی را به جای مستر نیکولاس هنکی* اسمیت به نمایندگی کمپانی در بندر بوشهر منصوب کرد، چنان امری غیر معمول و بی‌سابقه بود که شخص اخیر که چند سالی بود در بوشهر اقامت داشت و میخوش را در آن نواحی کوییده بود به شدت یکه خورد.

(۲) متولد ۱۷۵۶ در اسکاتلند، متوفا ۱۸۱۱ در بمبئی. در سن شانزده سالگی به هندوستان رفت. نماینده مقیم و سرپرست کمپانی در بنارس، ۱۷۸۸؛ حکمران بمبئی، ۱۷۹۵ تا ۱۸۱۱. لوحه یادبودی در کلیسای جامع سنت تامس در بمبئی از او چنین یاد می‌کند: «برای یومیان بالاخص يك دوست و حامی بود. با اعتمادی بی‌پایان به او پناه می‌بردند و هرگز دست‌خالی باز نمی‌گشتند. [توضیح مؤلف]

تا آن زمان همیشه یکی از صاحب‌منصبان پیمانی کمپانی در این پست انجام وظیفه کرده بود، یکی از آن انگلیسیان و بیشتر اسکاتلندیهایی که از آغاز جوانی به استخدام شرکت درمی‌آمدند، و علاوه بر اینکه به امور شرکت رسیدگی می‌کردند اجازه داشتند برای خدیشان هم مختصری تجارت کنند و از این راه اندوخته‌ای برای روز مبادا به دست آورند ولی در اوایل قرن نوزدهم / قرن سیزدهم این امر منسوخ گردید.

در اواخر ماه اکتبر ۱۷۹۸ / اواسط جمادی‌الاول ۱۲۱۳ هنجی اسمیت بدطور غیرمنتظره نامه‌ای از کمپانی دریافت کرد که به او دستور می‌داد پس از تحویل پست خود به مهدی‌علی‌خان - يك ایرانی «بومی» اعزام شده از بمبئی - فوراً به هندوستان بازگردد! هنوز يك هفته نگذشته بود که مأمور جدید از راه رسید. هنجی اسمیت را خوش نیامد و با ناصرخان، شیخ بوشهر، برنامه‌ای چید که ایرانی از راه رسیده به آسانی به مقصود خود نایل نشود. اول به بهانهٔ معجولی به مهدی‌علی‌خان اجازهٔ پیاده شدن از کشتی ندادند و بعد که مهدی‌علی‌خان هرطور بود پیاده شد هنجی اسمیت به هیچ‌وجه حاضر نشد یکی از خانه‌های شرکت را در اختیار او بگذارد. اما پس از آنکه متوجه شد در اصالت حکم انتصاب مهدی‌علی‌خان که به امضای حکمران بمبئی رسیده بود شکی وجود ندارد، محل کارگزاری کمپانی را ترك گفت و به یکی از خانه‌های شیخ ناصر نقل مکان کرد و بسیاری از اموال منقول کمپانی را هم با خود برد - از جمله چهل اسب و «همهٔ چیزهای به‌درد بخور» و «بیدق کمپانی» که نشانهٔ قدرت بالیوز بوشهر بود. هنجی اسمیت چند روز بعد که شاید فهمیده بود کار درستی انجام نداده و دردسری برای خودش درست کرده است بعضی از چیزهایی را که برده بود با اکراه پس داد، از جمله «چند قابلمهٔ مسی شکسته، چند ظرف نقرهٔ فرنگی، دو زین کهنه به همراهی سه رأس اسب نحیف... ولی دریغ از يك قالی یا يك فتنجان یا يك قوری» (۱) و یا در حقیقت پرچم شرکت.

هنجی اسمیت در نامه‌ای که بالحن جسارت آمیز و نامعتدل به بمبئی نوشت و تحویل کارگزاری را گزارش کرد گفت که تسلیم پرچم

کشورش بديك مسلمان که مذهبش به او حکم می کند آن را حقیر بشمارد و با «جسارت مورد اهانت قرار دهد» وظیفه او نبوده مگر اینکه قبلاً دستور منجزی از کمپانی در این باب دریافت می داشته است. مضافاً اینکه «قرار دادن پرچم بریتانیا تحت اراده يك فرد مسلمان که خود تابع سلطان جبار ایران است امری است... مغایر شرف ملت بریتانیا و مایه بی آبرویی هر کسی که خودش را انگلیسی می خواند». گذشته از همه اینها مهدی علی بینوا آدمی است بدون هیچگونه «قابلیت یا ادعا برای حمایت از پرچم بریتانیا.» هنکی اسمیت در پایان نامه خود، برای حسن ختام افزود که ترجیح می دهد شخصاً هر نوع صدمه ای را تحمل کند تا اینکه در جریانی دلال مظلوم باشد که «غورملی من بر علیه آن طغیان می کند». (۲)

و در این بین هنکی اسمیت با همدستی شیخ ناصر حداکثر کوشش خود را به کار بست تا بلکه انتصاب مهدی علی خان لغو شود. شیخ ناصر را وادار کرد نامه ای به دنکن در بمبئی بنویسد و ابقای هنکی اسمیت را در پست بوشهر تقاضا کند، چون «قابطه اهالی چه عزب و چه فارس و تجار، و خود حقیر، از رفتارش کمال رضایت را داریم.» و در ثانی اگر حضرت حکمران در انتقال مشارالیه اصرار دارند اصلاح است که يك فرنگی را به جای او بفرستند، زیرا به هیچ وجه جایز نیست که يك ایرانی در مقام نمایندگی کمپانی محترم در بوشهر انجام وظیفه کند و اگر حضرت حکمران تغییر عقیده نمی دهند، او (یعنی شیخ ناصر) خودش برای تحصیل يك و کیل فرنگی از جای دیگر اقدام خواهد کرد. (۳)

شیخ ناصر در نامه خود همچنین نوشت تا جواب حکمران عالیجاه به دستش نرسیده است هنکی اسمیت را در بوشهر نگاه خواهد داشت.

هنکی اسمیت در تأیید نظر شیخ ناصر، خودش نامه پرآب و تابی به جانان دنکن نوشت و گفت که برای مخالفت با انتصاب يك فرد مسلمان و «مخصوصاً يك رعیت ایران» (۴) به نمایندگی شرکت دلایل قوی در دست است زیرا چنین فردی هرگز نمی تواند امیدوار باشد که به اندازه یکی از مأموران پیمانی شرکت مورد احترام قرار بگیرد یا نفوذ پیدا کند. علاوه بر آن شیخ ناصر که از پذیرفتن و قبول مهدی علی خان

استنکاف ورزیده به او (یعنی هنکی اسمیت) گفته است که هر گاه پرچم بریتانیا در اختیار يك ایرانی قرار بگیرد، هر گز نخواهد توانست نسبت به آن احساس احترام کند.

مهدی علی‌خان حق داشت به بمبئی شکایت کند که «فضاحتی که اسمیت صاحب برسر من آورده از حد بیرون است» (۵). پاسخی که مقامات شرکت دادند سریع و در حمایت از مأمور جدیدشان قاطع بود. روز ۲۳ نوامبر ۱۷۹۸/۱۳ جمادی‌الثانی ۱۲۱۳، سه هفته پس از آنکه مهدی علی‌خان جریان پذیرایی خودش را در بوشهر به بمبئی گزارش داد شورای حکومت بمبئی قطعنامه‌ای در حمایت از نماینده جدید صادر کرد و در آن پس از درج این نکته که رفتار هنکی اسمیت نمی‌تواند به هیچ وجه موافق «سلامت کامل مزاج» باشد، به فرمانده کشتی شرکت که ماه بعد عازم بصره بود دستور داد که سر راه خود در بوشهر توقف کند و هنکی اسمیت را هر طور شده، ولو به زور، از آنجا خارج سازد. به فرمانده کشتی همچنین دستور داده شد که دو پرچم بریتانیا با خود بردارد و آنها را به مهدی علی‌خان بدهد تا آنها را در مراسمی که به ریاست خود او برپا می‌گردید و هنکی اسمیت از شرکت در آن محروم می‌ماند «باشکوه و وقار هر چه تمام‌تر» به اهتزاز درآورد. از فرمانده کشتی خواسته شد که خودش به همراهی تعداد هر چه بیشتری از صاحب‌منصبان کشتی در مراسم شرکت کنند و به نماینده جدید احترامات فائقه بگذارند تا «در حد امکان از عواقب سوء رفتار غیر قابل توجیه» (۶) هنکی اسمیت جلوگیری به عمل آید.

نسخه‌هایی از قطعنامه نه تنها برای نماینده جدید بلکه برای هنکی اسمیت و شیخ ناصر نیز ارسال شد و هر دو نفر فهمیدند که بازی تمام است و کوشش بیشتر ثمری نخواهد داشت. هنکی اسمیت به بمبئی بازگشت و در آنجا توانست با مقامات کمپانی آشتی کند. نه سال بعد او بار دیگر به بوشهر برگشت تا نمایندگی کمپانی را برای يك دوره چهارساله دیگر برعهده بگیرد. شیخ ناصر نیز به سرعت از مخالفت خود دست برداشت و به گروه استقبال کنندگان پیوست و استدعا کرد به او اجازه دهند در

آیین افراشتن پرچم که در روز آغاز سال جدید میلادی برپا می‌شد شرکت جوید و شخصاً برای ادای احترام چند تیر تفنگ شلیک کند. او بار دیگر نامه‌ای به حکمران بمبئی نوشت و تقصیر مخالفت خود را با وکیل جدید به گردن هنکی اسمیت انداخت. شیخ ناصر نوشت که برای نماینده جدید احترام فوق‌العاده قائل است زیرا شخصی است «دارای ارزش و قابلیت و فضایل و کمالات» (۷) و قاطبه تجار و اهالی بوشهر نیز همین نظر را دارند.

مهدی علی‌خان که بود و چگونه شد که او را به نمایندگی انگلستان به ایران فرستادند؟

مهدی علی در یکی از خانواده‌های اصیل خراسان به دنیا آمده بود ولی به علت اختلافی که با پسران مقتدر نادرشاه (پادشاهی که در سال ۱۷۳۹/۱۱۵۲ به هندوستان حمله برد و دهلی را غارت کرد) پیدا کرده بود اجباراً در اواخر دهه ۱۷۷۰/اوایل دهه ۱۱۹۰ به همراهی خانواده و فرزندان خود به هندوستان گریخته بود. اول به حیدرآباد رفته بودند و از آنجا به لکناهو (لکهنو). در این شهر مهدی علی توانست در دربار سلطان اوده به کار بپردازد و با وجود شهری که به عنوان يك فرد دست و دل‌باز و خراج پیدا کرده بود، به اندازه‌ای از خود لیاقت نشان داد که يك سلسله القاب دهان پرکن هندی - فارسی از سلطان اوده دریافت کرد، از جمله «نواب» و «بهادر جنگ»]. او همچنین به میرزا مهدی معروف شده بود و از لقب فارسی «میرزا» چنین برمی‌آید که شخص صاحب نام، تحصیل کرده و مستوفی‌مآب است. مهدی علی از لکناهو به بنارس رفت و در آنجا توجه جانان دنکن را که در آن زمان یکی از ستارگان طالع شرکت هند شرقی به حساب می‌آمد به خود جلب کرد. مهدی علی مدتی با دنکن کار کرد و بعد وقتی در سال ۱۷۹۵/۱۲۰۹ شخص اخیر به ریاست حکومت بمبئی منصوب شد به دنبال او به بمبئی رفت.

این بود گذشته و چگونگی پرورش مهدی علی‌خان. او در زمانی وارد بمبئی شد که مقامات کمپانی هند شرقی برای حفظ و حراست از

مستملکات ارضی خود که با پیروزی‌های لرد کلایو بر هندیان و فرانسویان در سالهای دهه ۱۷۵۰/۱۱۶۳ وسعت قابل ملاحظه‌ای پیدا کرده بود کم‌کم به فکر استفاده از ایران به‌عنوان يك متحد بالقوه افتاده بودند. امپراتوری روبه توسعه آنان در هندوستان اینک در آن واحد از سمت غرب مورد دو تهدید قرار گرفته بود: تهدید زمان شاه [درانی] افغان و تهدید ناپلئون، که به‌شدت شایع بود قصد دارد از طریق ایران به هند حمله کند. در آن زمان انگلیسی‌ها اطلاع کمی از چگونگی اوضاع در داخله ایران داشتند. این کشور در طول قرن هجدهم/قرن دوازدهم در اکثر اوقات گرفتار وضعی نزدیک به هرج و مرج کامل بود ولی در سال ۱۷۹۸/۱۲۱۲ شایعاتی به گوش مقامات کمپانی در هند رسیده بود دال بر اینکه پادشاه جدیدی به‌نام باباخان (که بعداً به فتحعلی‌شاه شهرت یافت) بر تخت طاوس تکیه زده است، ولی اینکه تا کجای کشور را مطیع خود ساخته هنوز معلوم نبود. افراد ایل قاجار که باباخان پس از مرگ عمویش آغامحمدخان سرکردگی آن را به‌چنگ آورده بود ترك تبار بودند و پایگاهشان در شمال شرقی ایران از موطن مهدی علی‌خان چندان دور نبود و از قضا پدر مهدی علی و جد پادشاه جدید هم سوابق الفتی باهم داشتند، پس چه کسی بهتر از مهدی علی‌خان که برود و با پادشاه تازه ایران، تماس دوستانه بگیرد. در این میان ای‌بسا مهدی علی بتواند شاه را ترغیب به حمله به زمان شاه کند. و به این ترتیب او را از ماجراجویی در حول و حوش لاهور و پنجاب باز دارد. مهدی علی‌خان دنکن را قانع کرده بود که می‌تواند از عهده این کار برآید.

دنکن وقتی تصمیم گرفت يك ایرانی را به جای هنکی اسمیت بگمارد یقیناً خوب می‌دانست که این انتصاب غیر معمول ممکن است با انتقاد مقامات بالاتر کمپانی مواجه شود. اما از این اندیشه تردید به‌خود راه نداد و حکم انتصاب مهدی علی را که به او اعتماد کامل داشت و از این اعتماد تا پایان کار ذره‌ای کم نشد، امضا کرد. در این حکم که در تاریخ ۳ سپتامبر ۱۷۹۸/۲۲ ربیع‌الاول ۱۲۱۳ به امضا رسیده است دنکن می‌نویسد که «مهمترین هدف انتصاب شما افزایش فروش امتعه وارد شده

از فرنگ توسط کمپانی در ایران است و رساندن بهای فروش آنها به بالاترین حد ممکن.» قرار بود این قبیل اقلام وارداتی را به قیمتی دست کم ۲۰ تا ۲۵ درصد بیشتر از قیمت ثبت شده در دفاتر به فروش برسانند و یک ششم «منافع اضافی» به مهدی علی خان برسد. همچنین قرار بود مهدی علی در مورد کالاهای جدیدی که وارد کردن آنها مناسب به نظر می رسید نظر بدهد و نیز بهای کالاهای روسی را گزارش دهد تا کمپانی هند شرقی امکان رقابت با آنها را از طریق ارزان فروشی مصلحتی بررسی کند، تا بلکه با استفاده از حسن نیت ایرانیها امتعه روسی از بازار بیرون رانده شوند. دنکن از مهدی علی می خواست که «در همه اوقات با تمام قوا مواظب اعتبار کمپانی و حیثیت انگلستان و امنیت اموالی که به شما سپرده شده است» باشد. علاوه بر این مهدی علی خان می بایست از درگیر شدن در مناقشات با دولت ایران پرهیز کند و «بیدق را در تمام موافقی که همیشه معمول بوده است» به اهتزاز در آورد و رفتاری شایسته حقوق و امتیازات کمپانی در بوشهر و سایر نقاط ایران در پیش بگیرد. در دستورالعمل مهدی علی خان یک عنصر مهم سیاسی نیز وجود داشت. در آن زمان انگلستان با فرانسه انقلابی که نقشه حمله به هندوستان را درس می پروراند در حال جنگ بود. از این رو اولین کار مهدی علی خان قبل از رسیدن به بوشهر این بود که در مسقط، در مدخل خلیج فارس که امکان داشت به صورت پایگاه نیروهای فرانسوی برای حمله به هندوستان درآید پیاده شود و با امام حاکم ملاقات کند و «بکوشد تمایل واقعی او را نسبت به فرانسویها معلوم کند و حداکثر کوشش خود را مبذول دارد تا امام را از هرگونه بذل مساعدت به فرانسویها باز دارد.» و حتی بکوشد امام را وادارد به خدمت پزشک فرانسوی خود خاتمه بدهد و در عوض یک طبیب انگلیسی استخدام کند و مادامی که انگلستان و فرانسه همچنان در جنگ هستند اتباع فرانسه را به قلمرو خود راه ندهد. به همین ترتیب، قرار بود وقتی مهدی علی خان وارد ایران شد حداکثر مساعی خود را به کاربندد تا از بسط نفوذ فرانسویان جلوگیری کند و اطمینان یابد که هیچ فرد فرانسوی یا هلندی اجازه اقامت و یا

عبور از خاك ایران را دریافت ندارد. ماهیت اساساً سیاسی انتصاب مهدی علی‌خان از دستورالعمل بعدی دنکن روشن می‌شود که از او می‌خواهد «در هر نامه وضع سیاسی کشورهای اطراف خود را گزارش دهید، اما بدون آنکه در مناقشات بین آنها دخالت کنید مگر آنکه این مداخله برای مقابله بانفوذ فرانسویان و هلندیان در ایران لازم باشد.» (۸) اما در پشت مأموریت مهدی علی‌خان اهدافی بیش از فروش پارچه‌های پشمی انگلیسی و حذف نفوذ فرانسه از مسقط و ایران نهفته بود. دنکن به کمیته سری کمپانی هند شرقی در لندن - که بالاترین مرجع قدرت کمپانی بود - گزارش کرد که غرض از مأموریت «برانگیختن قدرت حاکم کنونی آن دیار» علیه زمان شاه [درانی] افغان است. (۹) و در واقع امید اصلی دنکن این بود که پادشاه ایران باحمله به نواحی اطراف هرات که خود روزی جزئی از امپراتوری ایران بوده‌اند، زمان شاه را از حمله به پنجاب - که از مدتی پیش به صورت يك امر منظم سالانه درآمده بود - بازدارد. به این ترتیب بود که وقتی مهدی علی‌خان در ماه سپتامبر ۱۷۹۸/ربیع‌الثانی ۱۲۱۳ در بمبئی سوار کشتی شد تا مأموریت خود را آغاز کند، نامه‌ای از جان‌اتن دنکن خطاب به پادشاه ایران همراه داشت که در ابتدا حاوی مراتب تسلیت کمپانی به مناسبت «مرگ برادران (کذا) اعلیحضرت محمد شاه» و سپس مراتب تبریک کمپانی به مناسبت جلوس آن اعلیحضرت بر تخت شهریاری بود و بعد مهدی علی‌خان را به‌عنوان نماینده شرکت در بوشهر معرفی می‌کرد و ضمن این کار از پادشاه ایران می‌خواست که «کلام او را عیناً کلام خود من بدانید». (۱۰) دنکن همچنین سفارشنامه‌ای خطاب به حاکم فارس که از برادران پادشاه بود به مهدی علی‌خان داده بود.

در این میان دنکن از لُرد *مورنینگتن^۳ فرمانفرمای هندوستان

(۳) ریچارد کالی *ولزلی، متولد ۱۷۶۰، متوفی ۱۸۴۲. *ارل آومورنینگتن، نخستین مارکی ولزلی، ۱۷۹۹؛ فرمانفرمای هندوستان ۱۷۹۸ تا ۱۸۰۵؛ وزیر خارجه انگلستان، ۱۸۰۹ تا ۱۸۱۲. برادر بزرگتر آرتور ولزلی، نخستین دوک ولینگتن. [توضیح مؤلف]

اجازه خواست که مهدی علی با پادشاه ایران تماس برقرار کند و با پیشنهاد کمک مالی و تمهیدات دیگری که ممکن بود برای ترغیب او لازم باشد در جلب حمایت او بکوشد. لرد مورنینگتن در نامه‌ای به تاریخ ۸ اکتبر ۱۷۹۸/۲۷ ربیع‌الثانی ۱۲۱۳ به‌نحوی محتاطانه با این پیشنهاد موافقت کرد و نوشت:

باشما در این اندیشه همراهم که امکان استفاده از خدمات کارگزار بومی که در بوشهر گماشته‌اید برای مقصود ذکر شده در نامه وجود دارد و با افزایش احتمال حملهٔ زمان شاه به‌هندوستان براین عقیده هستم که هر قدر مهدی علی‌خان اقدامات خود را در برابر پادشاه پاهرشخص دیگری که زمام سلطنت را در ایران در دست دارد زودتر آغاز کند مناسب‌تر خواهد بود. یقیناً اگر بتوان هراسی در آن جهت ایجاد کرد که باعث شود شاه [یعنی زمان شاه] از حمله‌ای که در نظر دارد انصراف حاصل کند و اگر عملاً حرکت کرده باشد از نیمه‌راه برگردد، امر بسیار مطلوبی خواهد بود.

از طرف دیگر، فرمانفرمای هند در مورد اوضاع داخلهٔ ایران آنقدر مطلع نبود که در نامهٔ خود دستورالعملها یا اختیارات مشخصی به مهدی علی‌خان بدهد. جزئیات امر را به‌دندان محول کرد. اما در مورد این نکته که مهدی علی‌خان «هرمقدار اسلحه و تدارکات نظامی که لازم باشد» در اختیار پادشاه ایران بگذارد اعلام موافقت کرد. (۱۱) و همچنین نوشت که مهدی علی می‌تواند برای جلب نظر بیشتر پادشاه، پیشنهاد میانجیگری دولت بریتانیا را از جانب ایران در جنگ با روسیه به وی بدهد.

اواخر ماه اکتبر ۱۷۹۸/اواسط جمادی‌الاول ۱۲۱۳ مهدی علی‌خان به بوشهر رسید. قبل از آن، در مسقط کار خود را با موفقیت پیش برده و توانسته بود از امام مسقط تعهدنامه‌ای بگیرد حاکی از اینکه با فرانسویان قطع رابطه خواهد کرد. مهدی علی‌خان در گزارش پرطول و تفصیلی که برای دندان نوشت ادعا کرد ظرف ده روز توانسته است از هر فرستادهٔ انگلیسی دیگر قبل از خود کارهای مثبت بیشتری انجام دهد. دندان طبعاً از موفقیت کارمند سوگلی خود خوشحال شد و بدون

فوت وقت به فرمانفرما اطلاع داد که مهدی به موفقیتی «بیش از حد انتظار ما» دست یافته است و اکنون انتظار می‌رود با مهارتی که در مذاکره دارد «بادیدار از شاهزادگان مختلف کشور ایران در افزایش نفوذ دولت ما بکوشد و از این راه فروش منسوجات پشمی و سایر امتعه کمپانی را افزایش دهد». (۱۲) در همین وقت دنکن به مهدی علی‌خان اطلاع داد که فرمانفرمای هند برنامه برقرار کردن تماس با پادشاه را تصویب کرده است و برای این منظور پانصد قبضه تفنگ به همراهی پنجهاز تیرفشنگ فوراً حمل می‌شود و در ازای حمله ایرانیان به‌زمان شاه سلاحهای بیشتری حمل خواهد شد.

جانانتن دنکن اکنون نامه دیگری خطاب به پادشاه ایران برای مهدی علی‌خان فرستاد که در آن اطلاع می‌داد که مهدی‌علی به دستور وی عازم تهران است تا به حضور اعلیحضرت برسد و «مطالب بسیار مهمی را به‌عرض برساند»، و نیز اینکه مهدی علی‌خان و کیل صاحب اختیار کمپانی-حکومت مستقر در هندوستان است و «نتیجه اقدامات و مذاکراتش با اعلیحضرت برای کمپانی تعهدآور خواهد بود». (۱۳) دنکن همچنین نامه‌ای نوشت خطاب به حاجی خلیل [کراوغلی] قزوینی که از تجار توانگر ایران بود و سالهای سال با کمپانی معامله داشت، و از او خواست در انجام مأموریتی که به مهدی علی‌خان محول شده است هر قدر که می‌تواند به‌وی کمک کند.

مهدی علی‌خان با سرعت قابل ستایشی به کار پرداخت، هر چند که تا سرانجام وارد تهران شد و به‌حضور پادشاه رسید يك سال تمام گذشت. اولین اقدام او این بود که با یکی از چاپارهای حاجی خلیل دو نامه به تهران بفرستد. تاریخ هر دو نامه ۴ دسامبر ۱۷۹۸/۲۵ جمادی‌الثانی ۱۲۱۳ است. نامه طولانی‌تر و مهم‌تر خطاب به صدراعظم حاجی میرزا ابراهیم‌خان [کلانتر] بود که در آن مهدی علی‌خان نقشه خود را شرح داده بود که چطور ده‌هزار سرباز ایرانی از افواج مستقر در خراسان به سرکردگی دوشاهزاده افغان [محمود و فیروز] به هرات حمله خواهند کرد. این دو برادر زمان شاه بودند ولی به‌علت اختلافی که باوی پیدا کرده بودند

به ایران گریخته بودند و اینک تحت حمایت پادشاه در یزد زندگی می‌کردند. مهدی علی‌خان سپس شرح داده بود که اگر در این حمله پیروزی نصیب ایرانیان نشود آنگاه سی تا چهل هزار سرباز ایرانی به کابل یا قندهار هجوم خواهند برد و این دو شهر را برای پادشاه ایران تصرف خواهند کرد. مهدی علی‌خان هر چند در این مورد اختیاری نداشت، پیشنهاد کرد که مخارج تجهیز ساختن اردوی دوشاهزادهٔ افغانی - را که به زبان دیپلماسی امروزه - نیابتاً از جانب ایران عمل می‌کردند بر عهده بگیرد. مهدی علی‌خان زیرک در نامهٔ خود همچنین کوشیده بود از خصومت شدیدی که بین مسلمانان شیعه و سنی وجود داشت - و پادشاه و اکثریت ایرانیان به فرقهٔ اول تعلق داشتند - بهره‌برداری کند. وی در نامهٔ خود به صدراعظم نوشت که در خلال آخرین حملهٔ زمان شاه به لاهور بسیاری از زنان و کودکان شیعه مورد تجاوز قرار گرفته و «بی‌سیرت شده بودند» و امیر افغانی مسئول این جنایت است، و قصدش این بود که تلویحاً به صدراعظم تلقین کند که حمله به قوای زمان شاه در حکم جهاد خواهد بود. مهدی علی‌خان در پایان نامهٔ خود نوشت: «مقداری از نوادر انگلستان و هندوستان را که در اینجا به ارزش ده هزار روپیه همراه دارم خدمت جناب عالی می‌فرستم و امیدوارم که قابل ملاحظهٔ سرکار عالی باشد». (۱۴) در میان هدایایی که مهدی علی‌خان همراه خود از بمبئی آورده بود ساعت‌های دیواری و بغلی، تفنگ‌های دولول، چند چلچراغ و دوربین و عینک، و طاقه‌های پارچهٔ پشمی و مخمل و ابریشم دیده می‌شد.

دومین نامهٔ مهدی علی‌خان خطاب به پادشاه بود. بدون در نظر گرفتن درآمد نامه که پر از عبارات طولانی و تعارف‌آمیز مرسوم ایرانیان بود، اصل نامه کوتاه بود و در آن مهدی علی‌خان پس از اشاره به تولد خود در ایران به عرض شاه می‌رسانید که از طرف حکمران بمبئی به ایران آمده است تا به مناسبت جلوس اعلیحضرت تبریکات و هدایایی تقدیم بدارد. همچنین بدون اینکه وارد جزئیات شود اطلاع می‌داد که نامه‌ای دربارهٔ «اهداف مهم» مأموریت خود به صدراعظم نوشته است، و

تاخیر خود را از سفر به تهران به علت عارضه تب ذکر می کرد. حاجی خلیل نیز به نوبه خود همراه همان چاپار، نامه های تأییدیه ای به پادشاه و صدراعظم نوشت و چاپار به سرعت هر چه تمام تر عازم تهران شد و مسافت یکصد و نود فرسنگ تا دارالخلافه را یازده روزه پیمود. چاپار پس از تحویل نامه های خود به بوشهر برگشت و گزارش داد که صدراعظم در پاسخ پیشنهادهای مهدی علی خان بلافاصله به دو شاهزاده افغانی دستور داده است حمله خود را با شتاب هر چه تمام تر آغاز کنند. در این میان مهدی علی مخارج اجرای نقشه های خود را برآورد کرد و به دنکن نوشت که خرج لشکر کشی دو شاهزاده به يك لک (۱۰۰،۰۰۰) روپیه (معادل بیش از ۱۲،۰۰۰ لیره آن زمان) بالغ خواهد شد. علاوه بر آن، يك لک روپیه دیگر برای سفر خودش به تهران و خرید هدایای گرانقیمت برای شاه و درباریان و کسانی که در طول راه از او پذیرایی خواهند کرد لازم خواهد بود. مهدی علی ۱۰،۰۰۰ روپیه هم برای صدراعظم در نظر گرفت و به این ترتیب جمع کل برآورد ۲۱۰،۰۰۰ روپیه یا در حدود ۲۵،۰۰۰ لیره آن روز بود. سوغاتی هایی که مهدی علی خان از هندوستان همراه خود آورده بود حالا دیگر برای مقاصد او کافی نبود و از دنکن درخواست کرد محموله جدیدی برای او بفرستد که شامل اقلام زیر باشد: بیست قواره ماهوت درجه اول و بیست قواره مخمل بسیار عالی به رنگهای متنوع مخصوصاً سرخ و سبز، همچنین چند قواره پارچه زربفت و نیز ده قبضه تفنگ خفیف و نیز « کاغذ زرافشان و تزیین شده و کاغذدان شایسته پادشاه ».

مهدی علی خان همچنین درخواست کرد در صورت بی نتیجه ماندن حمله دو شاهزاده اجازه صرف مبلغ قابل توجه پنجاه لک روپیه (بیش از ۶۰۰،۰۰۰ لیره) را داشته باشد تا پادشاه را وادار کند قوای اصلی خود را علیه زمان شاه به میدان بفرستد. مهدی علی همچنین پیشنهاد فرمانفرمای هند مبنی بر میانجیگری دولت انگلستان را در جنگ ایران و روسیه به ریشخند گرفت و نوشت که نیروهای ایران تازه روسهارا شکست داده اند و در حال هوای مصالحه نیستند. او همچنین محموله تفنگهای ارسالی

دنکن را نیز نپسندید و به بمبئی پس فرستاد به این دلیل که جنس آنها از تفنگهای موجود در دست سربازان ایرانی پست تر است.

روز ۹ ژانویه ۱۷۹۹/۲ شعبان ۱۲۱۳ مهدی علی خان به دنکن گزارش داد که دو شاهزاده به همراهی هزار سوار یزد را به قصد خراسان ترك گفته‌اند. این مرحله اول لشکرکشی آنها به هرات محسوب می‌شد و مهدی علی خان اطمینان داشت زمان شاه [درانی] قادر نخواهد بود «شعله‌های آشوبی را» (۱۵) که برافروخته خواهد شد خاموش کند. در حقیقت روز ۴ ژانویه ۲۷/ رجب زمان شاه عقب‌نشینی خود را از لاهور آغاز کرد. فرمانفرمای هند که چند هفته بعد این خبر خوش را به دنکن می‌داد نوشت که «علت اصلی که برای توجیه این عقب‌نشینی ذکر می‌شود پیدا شدن محمود برادر شاه [یعنی زمان شاه] در بلخ است. از مقایسه تاریخها چنین برمی‌آید که حرکت این امیر ممکن است احتمالاً کار مأمور شما مهدی علی باشد که در این صورت فایده او محرز می‌شود». در همین نامه لرد مورنینگتن به دنکن اجازه داد ۲۱۰ هزار روپیه مورد درخواست مهدی علی را در اختیار او بگذارد مشروط بر اینکه دنکن از کارش رضایت داشته باشد. اما فرمانفرما حاضر به تصویب رقم بسیار درشت‌تری که برای نقشه دوم مهدی علی مورد نیاز بود نشد. در عوض امیدوار بود که «با استفاده مدبرانه از پرداختهای معتدلی که گاه به گاه» به دو شاهزاده و دربار ایران خواهد شد افغانها «در يك حالت تدافعی دایمی باقی بمانند بدون آنکه اعمال منجزاً خصمانه‌ای صورت بگیرد». (۱۶) این وضع یقیناً برای کمپانی محترم ارزان‌تر از يك لشکرکشی مفصل برای سرکوب کردن افغانی مزاحم از سمت هندوستان تمام می‌شد.

مهدی علی خان به‌طور غریزی این موفقیت را نتیجه اقدامات خودش دانست هرچند که توجه داشت نفوذ حاجی خلیل در دربار ایران هم بی‌تأثیر نبوده است. دنکن که محتوای نامه مهدی علی را به صدراعظم و افشای نقشه‌اش را در آغاز کار نپسندیده و به همین سبب با لحن ملایمی از او انتقاد کرده بود، عقب‌نشینی زمان شاه را نتیجه نامه‌های

خودش و حاجی خلیل دانست. يك ماه بعد فرمانفرمای هند نیز از این بابت ابراز رضایت کرد و به دنکن دستور داد به مهدی علی خان و حاجی خلیل خلعت بدهد (که معادل اعطای نشان و لقب در روز تولد ملکه یا پادشاه انگلیس در این ایام است)، و این که پیشنهاد خلعت را خود مهدی علی فرستاده بود ظاهراً گناهی برای او به حساب نیامد.

اما مأموریت مهدی علی خان به اینجا ختم نشد. از نظر انگلیسی ها امنیت مستملکات روبه گسترش ایشان در هندوستان بستگی به مهار کردن زمان شاه و فرانسویان داشت که از ژوئیه ۱۷۹۸/ صفر ۱۲۱۳ به فرماندهی ناپلئون در مصر پیاده شده بودند. * تیبو سلطان مهاراجه مقتدر میسور نیز نیاز به مراقبت داشت و مسلم شده بود که با فرانسویان در تماس است و فرستادگانی برای جلب حمایت فتحعلی شاه به ایران اعزام داشته است. از این رو جلب حسن نیت و حمایت مدام پادشاه ایران در برابر دشمنان کمپانی دارای اهمیت درجه اول بود. و از همین رومهم بود که مهدی علی خان شخصاً به حضور پادشاه برسد و او را از جمهوریخواهی فرانسه انقلابی بر حذر دارد. مهدی علی خان با عباراتی که طنینی امروزی دارند می بایست به پادشاه بگوید که قصد فرانسویان «ایجاد اخلال و برانداختن هر نظام حکومتی و اعتقاد مذهبی آسمانی در سراسر جهان است و اهداف انصراف ناپذیرشان ترویج هرج و مرج و الحاد در کشورهای دیگر است، درست همان طور که در کشور خودشان عمل کرده اند.» (۱۷)

در ماه مارس ۱۷۹۹/ شوال ۱۲۱۳ فرمان فتحعلی شاه در جواب عریضه های مهدی علی و حاجی خلیل به بوشهر رسید، و هر دو به تهران احضار شدند تا «دوستی و مودت بین دو کشور را بر پایه ای استوار بنا نهند.» (۱۸) مهدی علی خان از لحن تعارف آمیز نامه پادشاه بسیار شادمان شد، و از آنجا که آدهی نبود که شادی اش را پنهان نگاه دارد به دنکن گزارش داد که پادشاه او را با «القاب شایسته يك وزیر» مخاطب قرار داده و دستور داده است مهمانداری به بوشهر بیاید تا او و حاجی خلیل را در سفر دور و درازشان به تهران همراهی کند و این نشانه روشنی

است از احترامی که اکنون برای او قائل می‌شوند و نشانه موفقیت اوست در برقرار کردن مناسبات دوستانه بین پادشاهان انگلیس و ایران. بذل الطاف ملوکانه در این حد غیر معمول نیاز به پاسخ مناسب داشت و مهدی علی‌خان بیدرنگ به کارگزار کمپانی در بصره نامه نوشت و درخواست هدایای بازهم بیشتری کرد.

مهدی علی‌خان و حاجی خلیل سرانجام روز ۵ ژوئن ۱۷۹۹/اول محرم ۱۲۱۴ بوشهر را به قصد تهران ترك گفتند، ولی زودتر از اوایل ماه سپتامبر/ربیع‌الثانی به شیراز نرسیدند. يك‌ماه در شیراز توقف کردند و دو هفته در اصفهان تا اینکه سرانجام روز ۴ دسامبر/۶ رجب وارد تهران شدند. چرا مهدی علی‌خان پس از دریافت فرمان فتحعلی شاه حرکت خود را از بوشهر با تأخیری چنین طولانی آغاز کرد و چرا وقتی که او و حاجی خلیل سرانجام به راه افتادند با سرعتی لاك‌پشتی راه پیمودند؟ اینها نکات مجهولی است که بدسادگی قابل توجیه نیست، مگر اینکه بگوییم مهدی علی‌خان از نقش تازه خود به عنوان ایلچی انگلیس در ایران و توجه تملق‌آمیزی که به او می‌شد لذت فراوان می‌برد و حاضر نبود با شتاب خود پذیرایی ایرانیان و لذت بردن خودش را کوتاه کند، مخصوصاً که حالا بار مخارج پذیرایی هم بیشتر بردوش ایرانیان بود. مهدی علی‌خان، همچنانکه فراخور مأموریت مهمش بود، با تشریفات قابل توجهی سفر می‌کرد، چون نيك می‌دانست که این امر چقدر در هموطنان خودش تأثیر می‌گذارد و باعث می‌شود در هر منزل استقبال شایسته‌ای از وی و همراهانش به عمل آید. مهدی علی عقیده داشت که دوازده قراول هندی کارگزاری بوشهر برای همراهی او به عنوان اسکورت نظامی کافی نیستند و مصرانه از بمبئی تقاضای اعزام شش قراول اضافی داشت. شاید بیماری خودش و انتظار ورود قراولان جدید علت تأخیر حرکت او از بوشهر در رأس کاروانی بود که تعداد افرادش به پیش از هشتاد نفر هندی و ایرانی می‌رسید و شامل انبوهی قراول و مهتر و نوکر و آشپز و خیمه‌دار می‌شد. وقتی مهدی علی‌خان چندین ماه بعد به بوشهر بازگشت تعداد همراهانش به بیش از دویست نفر می‌رسید.

حضور چنین جمعیتی در الترام ر کاب ایلچی انگلیس تضمین کننده گرمی استقبال رسمی کاروان در مدخل شهرها و روستاهای سر راه بود. مهدی علی خان سوار بر اسب، در حالی که پیشاپیش او قراولان هندی ملبس به اونیفورم نظامی به آهنگ طبل و فلوت حرکت می کردند و هفت اسب بدون سوار را (انتخاب هفت اسب به علت خوش بومن بودن عدد هفت در ایران بود) با زین و برگ و براق نقره یدک می بردند، در رأس همراهان خود وارد شهر می شد و مورد استقبال و خوشامدگویی مقامات دولتی و شخصیت‌های محلی قرار می گرفت. مهدی علی گزارش کرد که در اصفهان ده هزار نفر به استقبال او آمدند، و در تهران هزار سوار در صف مستقبلین جای داشتند. به ادعای فروتنانه او چنین استقبالیایی جلوه بی سابقه‌ای از محبتی بود که در دل مردم ایران نسبت به انگلستان پدید آمده بود و البته این محبت - به زبان بیزبانی غیر فروتنانه - نتیجه جد و جهدهای خود او بود.

در شیراز حادثه غریبی پیش آمد که باعث شد جانانن دنکن کارمند سوگلی خود را برای نشان دادن جد و جهد پیش از حد مورد انتقاد قرار دهد. این قضیه در ماه سپتامبر/ربیع الثانی پس از ورود نمایندگان تیپو سلطان مهاراجه میسور به شیراز پیش آمد. چهار هندی [شاید بهتر باشد بگوییم چهار هندو] را تیپو سلطان برای جلب حمایت فتحعلی شاه به ایران اعزام داشته بود و هندوان نیز برای جلوه بخشیدن به مأموریت خود چند فیل همراه آورده بودند. مهدی علی خان وقتی خبر ورود ایشان را شنید ترتیبی داد - به اجازه یا کمک چه مقامی در گزارش خود ذکر نکرده است - تا یکصد شیرازی زبده چهار هندو را دستگیر کنند و با سر برهنه و دستهای بسته در شهر بگردانند و در حالی که «شلاق به گرده آنان می زدند و هزارها تماشاگر شاهد ماجرا بودند» ایشان را به سوی یکی از میدانهای معروف شهر ببرند. در آنجا، طبق گزارش مهدی علی خان، هندوان را «برهنه کردند و آنقدر تازیانه زدند که پشتشان ناسور شد و خون روان گردید.» سپس وقتی «زیر ضربه‌های تازیانه از هوش رفته بودند» (۱۹) مهدی علی خان در تدارک در آوردن چشم یکی

از آنان بود که به وساطت تماشاگران از کشتنشان صرف نظر کرد. جانانن دنکن را خوش نیامد و از این شرح پر آب و تاب ماجرا استقبال نکرد. وی به مهدی علی خان نوشت که هر چند او از مرگ تیپو سلطان در ماه مه/ذی الحجه قبل در جریان حمله سپاهیان کمپانی به سرینگاپاتام، پایتخت میسور بی اطلاع بوده است اما کارهای وی «با ادب و احترامی که در شأن شخصیت شما در انظار مردم است وفق نمی داده و از حد و حدود اعتدال و انسان دوستی که ملت انگلیس همیشه، مخصوصاً نسبت به دشمن شکست خورده و به خاک در افتاده، نمونه مجسم آن بوده است تجاوز کرده اید» و به مهدی علی خان دستور داد که از آن پس از اذیت و آزار «چنین رعایای مفلوک و بی پشت و پناهی» (۲۰) خودداری کند. مهدی علی خان از استقبالی که روز ۴ دسامبر ۱۷۹۹/۶ رجب ۱۲۱۴ از او و همراهانش در تهران به عمل آمد احساس رضایت کرد، مخصوصاً وقتی صاحب منصبان عالی رتبه دربار او را تا خانه حاجی محمد ابراهیم خان، صدراعظم متنفذ و مقتدر فتحعلی شاه همراهی کردند و در آنجا منزل دادند.

مهدی علی خان پیش از اولین شرفیابی رسمی خود ثابت کرد که در رعایت دقیق تشریفات رسمی دست کمی از هیچ یک از انگلیسیانی که بعد از او به دربار ایران آمدند ندارد. او از قبول موضع خود به عنوان نماینده «جمعی بازرگان» خودداری ورزید و در عوض استدلال کرد که حکمران بمبئی و کیل پادشاه انگلستان است و او به نوبه خود نماینده حکمران، و از این جهت متوقع است با وی طوری رفتار شود که شایسته پایگاه رفیعش باشد. او اصرار داشت که شخص خودش، و نه صدراعظم، نامه جانانن دنکن را تقدیم پادشاه کند و در اثناء شرفیابی اجازه نشستن بیابد. پس از اینکه این دونگته مورد قبول قرار گرفت مهدی علی خان [بهادر جنگ] سوار بر اسب، راه کاخ را در پیش گرفت. پیشاپیش او قراولان هندی با طبل و فلوت و اسبان یدک حرکت می کردند، و در آن حال نامه دنکن «دریک سینی طلا قرار داشت و سینی را یکی از خدمتکاران دربار روی سر خود نهاده بود و در تمامی راه جلو من راه می رفت.» (۲۱)

و این کاری بود که ۹ سال بعد هارفورد* جونز با تشریفات بیشتری تکرار کرد، بدین معنی که اعتبارنامه خود را که به امضای پادشاه انگلستان رسیده بود در تمام راه در تخت روانی خاص خود قرارداد و به همراهی ده قراول هندی و یک افسر انگلیسی از بوشهر به تهران برد. اولین ملاقات مهدی علی خان با فتحعلی شاه در تالار شرفیابی قصر سلطنتی صورت گرفت و اگر قرار است حرف مهدی علی خان را باور کنیم پادشاه او را دعوت به نشستن نمود، «در حالی که همه شاهزادگان و نجبای دربار مجبور بودند در فاصله چند قدمی ما ایستاده بمانند.» و در این حالت مهدی علی خان «به نام دولت انگلستان» جلوس فتحعلی شاه را تبریک گفت. (۲۲)

مهدی علی خان اندکی بیشتر از یک ماه در تهران توقف کرد و سپس از طریق کرمانشاه و بغداد راه بازگشت را در پیش گرفت و در ماه بعد/ ذی الحجه ۱۲۱۴ به بندر بوشهر رسید. در مدت اقامتش در تهران دست کم سه بار به حضور پادشاه رسید و به ادعای خودش توانست به تمام هدفهای مأموریتش دست یابد. تا چه حد هدایایی که جمعاً به ارزش ۲۲،۰۰۰ روپیه به پادشاه تقدیم داشت در موفقیتش مؤثر بود و تا چه حد گزارشهایی که به جانان دنکن داد با حقیقت وفق می دهند نکاتی است که هرگز روشن نخواهد شد. مهدی علی خان ادعا کرد که بدون ایجاد هیچگونه تعهدی برای کمپانی توانسته است شاه را به حمله به هرات ترغیب کند. وی همچنین گفت که شاه مطالبه هیچ گونه وجهی برای تأمین مخارج اردو کشی دو شاهزاده افغانی نکرده است و پس از اینکه او پادشاه را قانع کرد که فرانسویان «دشمنان مادرزاد همه سران تاجدار» (۲۳) هستند فتحعلی شاه فرمانی داد تا همه فرانسویانی را که در ایران هستند و یا سعی در ورود به خاک ایران را داشته باشند توقیف کنند. به ادعای مهدی علی خان فتحعلی شاه همچنین پیشنهاد کرده بود پیشاور و کشمیر و سند را در اختیار انگلستان بگذارد مشروط بر اینکه درآمد این ایالات به او پرداخته شود. البته این ایالتها ملك پادشاه نبودند که آنها را به انگلیسی ها ببخشند اما سرزمینهایی بودند که فتحعلی شاه و

مهدی علی‌خان به عنوان يك ایرانی هموطن می‌توانستند آنها را از دیدگاهی تاریخی ایرانی بدانند. در حدود شش سال بعد جاناتن دنکن که هنوز حکمران بمبئی بود يك گزارش مفصل دربارهٔ روابط با ایران نوشت و در آن اظهار داشت: «مهدی علی‌خان موفق شده بود به همهٔ اهداف مأموریت سفارت خود بدتیران برسد،» و نیز فتحعلی‌شاه حتی پیشنهاد کرده بود «هر جزیره یا زمینی را که ممکن است در خلیج به کار ما بخورد در اختیار ما قرار دهد.» (۲۴) مع‌هذا مهدی علی‌خان در گزارشی که خودش در آن زمان نوشت اشاره‌ای به این موضوع نمی‌کند، و این نکته همچنان در پردهٔ ابهام باقی مانده است، مخصوصاً از این لحاظ که کمتر از يك سال بعد از مأموریت مهدی علی‌خان، فتحعلی‌شاه با وجود فشار زیاد، از تسلیم حتی يك جزیرهٔ خلیج فارس به انگلستان با سرسختی خودداری ورزید.

روایت پر آب و تاب سفر مهدی علی‌خان را باید با قدری تردید نگریم. وقتی مهدی علی‌خان به تیران رسید فتحعلی‌شاه در تدارك حمله به هرات بود و این نکته‌ای است که مهدی علی به آن اذعان دارد. پس چگونه می‌تواند ادعا کند که اندیشهٔ این حمله را او در ذهن پادشاه کاشته است؟ مشکل بتوان باور کرد که پیامهایی که مهدی علی و حاجی خلیل از بوشهر برای پادشاه و صدراعظم فرستادند مسئول به حرکت در آمدن سپاهیان ایران و نقطهٔ آغاز اقداماتی چنین پرخرج، آنهم در فرصتی چنین کوتاه باشند، مخصوصاً که فتحعلی‌شاه هم در این میان تقاضای هیچگونه کمکی - کمک مالی یا کمک نوع دیگر - بدجز تعدادی تفنگ - از انگلیسی‌ها نکرد. مهدی علی‌خان ادعا می‌کند که چون نامهٔ دنکن به فتحعلی‌شاه طوری نوشته شده بود که امکان داشت اندیشهٔ چنین تقاضایی را در ذهن پادشاه برانگیزد، او نامه‌ای را که خود نوشته بود با نامهٔ دنکن عوض کرد و این تعویض را طوری انجام داد که لاک و مهر پاکت دست نخورد. و این نمونهٔ جالبی است از شیوه‌های کج و معوجی که مهدی علی‌خان حاضر بود برای رسیدن به مقصود و کسب افتخار به کار بندد! نقطهٔ ضعف روایت مهدی علی‌خان در این است که او در

نامه‌هایی که خودش از بوشهر به صدراعظم و پادشاه نوشت بد وضوحی بیشتر از دنکن، مقاصد مأموریت خود را شرح داده بود. بازگشت مهدی علی‌خان به بوشهر با مقدار زیادی هدیه از جمله تعدادی اسب و شتر و قالی که از طرف پادشاه برای فرمانفرمای هند و دنکن و خودش اعطا شده بود موجب بروز سرور و شادی فراوان نشد. مدتی پیش، وقتی هنوز مهدی علی‌خان در راه سفر خود به تهران بود، فرمانفرمای هندوستان در کلکته تصمیم گرفته بود هیئت جدیدی را به دربار ایران اعزام دارد و این بار ریاست آن را به یکی از بااستعدادترین و جاه‌طلب‌ترین صاحبمنصبان کمپانی، یعنی کاپیتان جان *ملکم* سی و سه‌ساله که در آن هنگام معاون نمایندهٔ مقیم کمپانی در حیدرآباد بود سپارد. علت اصلی گرفتن این تصمیم نگرانی فزاینده‌ای بود که در هندوستان نسبت به فعالیت‌های خصمانهٔ افغانها و فرانسویان، هردو، احساس می‌شد و عقد يك پیمان رسمی اتحاد برای جلب دوستی پادشاه ایران فوریت پیدا کرده بود. همچنین اگرچه از اعتماد دنکن به مهدی علی‌خان هیچ گاه کاسته نشد، اما بعضی از مقامات دیگر کمپانی، مخصوصاً در کلکته، شور و شوق دنکن را نسبت به لیاقت و محاسن مهدی علی نداشتند. از لحن آکنده از خودخواهی و غرور نامه‌ها و گزارش‌هایش که همگی به فارسی نوشته می‌شد و می‌بایست به انگلیسی ترجمه شوند - دلخور بودند، نسبت به قدرت تشخیص و قضاوت او احساس تردید می‌کردند و البته این حقیقت نیز وجود داشت که او يك انگلیسی نبود.

(۴) سرلشکر سرجان ملکم، متولد ۱۷۶۹، متوفا ۱۸۳۳. از حکمرانان نظامی هندوستان، دیپلمات و تاریخ‌نویس. متولد *برن فووت در* دمفریس شیر دراسکاتلند. چهارمین پسر از هفده فرزند. در سال ۱۷۸۲ با درجهٔ استواری به ارتش کمپانی هند شرقی پیوست و به هند رفت. معاون نمایندهٔ مقیم کمپانی در حیدرآباد، ۱۷۹۸. اولین مأموریت سیاسی او به دربار ایران از طرف فرمانفرمای هندوستان، ۱۸۰۰-۱ منجر به عقد يك عهدنامهٔ سیاسی و يك عهدنامهٔ تجاری گردید. مأموریت‌های دوم و سوم او به ایران در ۱۸۰۸ و ۱۸۱۰ حاصلی نداشتند. حکمران بمبئی از ۱۸۲۷ تا ۱۸۳۰. نمایندهٔ پارلمان انگلستان از حوزهٔ *لانستن، ۱۸۳۱ تا ۱۸۳۲. مؤلف کتاب دو جلدی *تاریخ ایران* [که به فارسی هم ترجمه شده است] و چند کتاب دیگر دربارهٔ هند. [توضیح مؤلف]

در اوایل ماه اوت ۱۷۹۹ / ربیع الاول ۱۲۱۴ یعنی چهار ماه قبل از ورود مهدی علی‌خان به تهران، فرمانفرمای هند نامهای بدنکن نوشت تا او را از تصمیم اعزام ملکم به ایران مطلع سازد. لردولزلی (مورنینگتن) کوشایی و وفاداری مهدی علی‌خان را قبول داشت اما به عقیده او «در همه اقداماتش به اندازه‌ای ناپختگی در قضاوت از خود نشان داده است که برای برعهده گرفتن اداره امور مهم و ظریفی که در نظر دارم در حال حاضر در دربار ایران و در آینده در دربار کابل انجام پذیرد نمی‌توانم او را به‌تنهایی شخص مناسبی بدانم.» (۲۵) اینکه تبعیض نژادی در گرفتن این تصمیم سهم زیادی داشته است نکته‌ای بود که دو سال بعد آشکار شد، هنگامی که فرمانفرما به انتقاداتی که از لندن رسیده بود پاسخ می‌داد (واحتمالاً سرچشمه این انتقادات در بمبئی بود، چون مقامات کمپانی در این شهر احساس محبت زیادی برای مقامات کلکنه نمی‌کردند). فرمانفرما نوشت علاوه بر سرشکستگی دولت بریتانیا که نمایندگی‌اش را در يك دربار خارجی يك فرد غیر انگلیسی برعهده بگیرد سپردن چنین مأموریت‌هایی به «يك فرد بومی... اشکالات عدیده و رفع‌ناپذیر» دارد زیرا اینگونه افراد همگی مستعد «دسیسه‌چینی و دروغ‌پردازی و تباخی هستند... و همیشه آماده‌اند که خیر عام را فدای جاه‌طلبی‌های شخصی و سودجویی فردی کنند.» (۲۶) فروختن فاستونی‌جات يك امر بود و دیپلماسی و حفظ و حراست امپراتوری کمپانی محترم در هندوستان امری دیگر که آن را فقط يك انگلیسی تمام‌عیار می‌توانست برعهده بگیرد.

خبر اعزام ملکم وقتی به گوش مهدی علی‌خان رسید که هنوز در تهران بود، و ضربه شدیدی به غرور او وارد آورد. دنکن که با ملایمت هرچه تمام‌تر این خبر را افشا کرد به مهدی علی‌خان دستور داد گوش به فرمان ملکم باشد و از نزدیک با او همکاری کند. دنکن انتظار داشت که مهدی علی‌خان همراه ملکم بار دیگر به تهران سفر کند. مهدی علی‌خان همانطور که انتظار می‌رفت برای دفاع از موقعیت خود، دست از کوشش برداشت و پیش از ترك تهران نامه‌ای به دنکن نوشت

و گفت به نظر او ورود هیئت جدید تنها يك حُسن می‌تواند داشته باشد و آن اینکه ملکم از فتحعلی‌شاه به خاطر مساعدتی که مبذول داشته است تشکر کند و از این راه رشته‌های مودت بین دو کشور را محکم‌تر سازد. از طرف دیگر مأموریت جدید چند عیب خواهد داشت: اول اینکه اعلام خبر ورود هیئت جدید در فاصله‌ای چنین کوتاه از مأموریت خودش، این اندیشه را به ذهن فتحعلی‌شاه القاء می‌کند که انگلیسی‌ها از زمان‌شاه [درانی] سخت به وحشت افتاده‌اند و تأکید می‌کنند که مهدی‌علی‌خان بر ضرورت جهاد برای حفظ شیعیان پنجاب کرده است مصلحتی جلوه می‌دهد. در نتیجه معلوم می‌شد که او (مهدی‌علی) سعی در گمراه ساختن فتحعلی‌شاه داشته است و وقتی پادشاه علت اصلی خواست انگلیسی‌ها را برای حملهٔ ایرانیها به زمان شاه درک می‌کرد، متوقع دریافت مبالغ زیادی وجه از انگلیسی‌ها می‌شد. و بالاخره، و مهم‌تر از همه، برای شخص مهدی‌علی‌خان مسئلهٔ حفظ آبرو مطرح بود. او نوشت که اگر بنا باشد در اثنای شرفیابی ملکم، او بایستد و ملکم بنشیند موقعیت او شدیداً لطمه خواهد دید و اگر اتفاقاً شاه مهدی‌علی‌خان را دعوت به نشستن می‌کرد و در آن حال ملکم ایستاده می‌ماند، موقعیت ملکم چه می‌شد!

مهدی‌علی‌خان سرانجام روز ۶ مه ۱۸۰۰/۹ ذی‌الحجهٔ ۱۲۱۴ وارد بوشهر شد و دید کاپیتان ملکم از ماه فوریه /رمضان به بوشهر رسیده و در صحرای بیرون شهر با همراهان خود که بیش از سیصد نفر و از جمله تعدادی افسر و نظامی انگلیسی بودند اردو زده است. ملکم به علت بروز اختلافاتی که بر سر جزئیات مربوط به تشریفات و موقعیت هیئت خود با مقامات ایرانی پیدا کرده بود عزیمت خود را از بوشهر به تأخیر انداخته و در عین حال در انتظار دریافت گزارش دست اولی از نتیجهٔ مذاکرات مهدی‌علی‌خان در تهران نیز بود، چون قبل از عزیمتش از هندوستان فرمانفرما به او گفته بود که اگر چه ممکن است در مورد بصیرت مهدی‌علی‌خان جای تردید وجود داشته باشد اما در وفاداری او شك نباید کرد و ای بسا بتواند مفید واقع شود.

اما کاپیتان ملکم ظاهراً از همان ابتدای کار احساس تعصب آلودی

نسبت به مهدی علی‌خان داشت و شرح پرلاف و گزافی هم که از او در برهه موفقیت‌هایش در تهران شنید یقیناً کمکی به بهبود موقعیت نکرد. ملکم بدون فوت وقت مهدی علی را سر جای خود نشانید، چون تصمیم گرفت او را همراه خود به تهران نبرد. در عوض او می‌بایست در بوشهر بماند و از مکاتبه با نجبای ایران، چه دوست باشند و چه نباشند، خودداری کند. ملکم همچنین با ابراز تردید نسبت به صحت مخارجی که مهدی علی‌خان ادعا می‌کرد در جریان سفرش به تهران انجام داده است و به بیش از دو لک روپیه بالغ می‌شد، وی را ناراحت ساخت. مهدی علی‌خان اقلام ریز این هزینه‌ها را که شامل مخارج تهیه هدایا و پرداخت مواجب و هزینه تهیه لباس برای همراهان متعددش می‌شد و نیز بهای علیق و علوفه اسبها و قاطرهایی که هیئت را با بار و بندیل و خیمه و خرگاهشان از بوشهر به تهران رسانده و بار دیگر به بوشهر برگردانده بودند به مدیر مالی کمپانی در بمبئی گزارش کرد. علاوه بر این، مهدی علی‌خان به تخمین پنجاه هزار روپیه دیگر از جیب خود برای بعضی اقلام متفرقه از قبیل آتشبازی و وجوه پرداخت شده به مسیحیان اصفهان و گداهای و رقاصها و مطربها، و از جمله شش شاعری که «در ستایش اعلیحضرت پادشاه انگلستان و کمپانی محترم و فرمانفرمای هند و حکمران بمبئی و به مناسبت ورود هیئت من» (۲۷) مدیحه‌سرایی کرده بودند، خرج کرده بود. جزئیات مربوط به مخارج رسمی مهدی علی‌خان سی صفحه بلند یکی از دفاتر قطوری را که گزارش وقایع حکومت بمبئی به‌طور روزانه باصرف وقت زیاد در آن ثبت می‌شد اشغال کرده است. سرانجام پس از مدتی تأخیر ادعای مهدی علی‌خان مورد قبول قرار گرفت ولی از بابت مأموریت تهرانش پاداش خاصی به‌وی پرداخت نشد.

وقتی کاپیتان ملکم بعداً به‌خاطر افراط‌کاری در مخارج مأموریتش موزن انتقاد قرار گرفت پاسخ داد که مهدی علی‌خان برای این کار سابقه‌های ایجاد کرده بود که او چاره‌ای جز پیروی از آن نداشت و تقریباً استدلال مهدی علی را تکرار کرد که «چون این نخستین سفارت

اعزام شده از جانب دولت انگلستان به ایران به‌شمار می‌آمد لازم بود من در پاشیدن بذر دلبستگی به دولت انگلستان در قلب ساکنان کشور بکوشم.» (۲۸) مهدی علی‌خان و جان ملکم هر دو در جستجوی دوستی مردم ایران سخت به محاسن بذل و بخشش معتقد بودند.

مهدی علی‌خان قریب به سه‌سال دیگر به عنوان نماینده کمپانی در بوشهر باقی ماند تا اینکه جای خود را به ج. ه. *لاوت سپرد که از صاحب‌منصبان پیمانی کمپانی در بمبئی بود و قبلاً مقداری از وقتش در ترجمه نامه‌ها و گزارشهای طولانی مهدی علی‌خان از ایران صرف شده بود. مهدی علی‌خان در خلال ایام اقامتش در بوشهر مسافرت کوتاهی به بمبئی کرد و در بهار سال ۱۲۱۶/۱۸۰۱ به مأموریتی به بندر مَحَا در ساحل دریای سرخ رفت تا برای سربازان انگلیسی که در آن زمان در مصر بودند آذوقه بخرد. او همچنین ترتیب ازدواج پسرش را با دختری از خاندان زند داد که پیش از قاجاریان بر ایران سلطنت می‌کردند و زمانی که مهدی علی‌خان نامه‌ای به دنکن نوشت تا پسرش و خویشاوندان جدید خود را به‌وی معرفی کند و به کنف حمایت او بسپارد گفت «اگر اجازه بدهید، عرض می‌کنم که خون پادشاهی در رگهایشان جریان دارد.» (۲۹)

در بوشهر مهدی علی‌خان مدتی معاونی داشت به نام ویلیام *بروس که از کارمندان پیمانی کمپانی بود و مثل جان‌اتن دنکن وفاداری او را به منافع انگلیس و نیز کثرت دوست و آشنایانش را در ایران می‌ستود. اما کسان دیگری در کمپانی بودند که علاقه‌ای به مهدی علی‌ایرانی نداشتند. از جمله، جان ملکم که در فرمانفرما نفوذ کلام داشت سخت به شیوه‌های کج و معوج مهدی علی‌خان بی‌اعتماد بود. کسانی هم بودند که از «فریبکاری زیاده از حد او که با وفاداری تمام در خدمت منافع مخدوم به کار گرفته می‌شد» حیرت می‌کردند. (۳۰) در نتیجه این عیبها، دنکن در اوایل سال ۱۸۰۳/رمضان ۱۲۱۷ مهدی علی‌خان را به دستور فرمانفرما به بمبئی خواست و در آنجا او را با حقوق ماهانه هشتصد روپیه بازنشسته کرد. مهدی علی‌خان در ماه ژوئیه سال بعد/ربیع‌الثانی

۱۲۱۹ در گذشت و در مرگ او حامی باوفایش جانان تن دنکن سخت سوگوار شد. در توصیفش دنکن نوشت: «انسان فوق العاده‌ای بود که در طول هجده سال و در موارد مختلف استعداد های غیر عادی خود را با قابلیت در خدمت منافع انگلستان در بخشی از قاره آسیا نهاد که از رود گنگ تا ساحل دریای خزر و دریای سرخ گسترده است.» (۳۱) یکی دیگر از صاحبمنصبان برجسته کمپانی محترم که چند سالی پس از مرگ مهدی علی خان به هندوستان رسید او را با واقع بینی بیشتری وصف کرده است: «يك خدمتگزار فعال و باوفای کمپانی که در کار مذاکره خالی از مهارت نبود، اما اظهارات پر آب و تابش که کاملاً رنگ و بوی شرقی داشت در چند مورد باعث آبروریزی مقامات انگلیسی آن عصر را فراهم آورد، عصری که در آن حقیقت گویی از ویژگیهای بارز مکاتبات سیاسی به شمار نمی رفت.» (۳۲) جای تأسف است که مهدی علی نوشته‌ای از خود باقی نگذاشته است که در آن احساسات واقعی خود را نسبت به اربابان انگلیسی اش شرح داده باشد.

دلبستگی جانان تن دنکن به دوست ایرانی اش به اندازه‌ای زیاد بود که پرداخت هزینه حمل جسد مهدی علی خان را به نجف [اشرف] در بین النهرین، واپسین آرامگاه مطلوب شیعیان باایمان، که در حدود بیست هزار روپیه تخمین زده می شد شخصاً تقبل کرد. و این در حالی بود که حکومت هندوستان با ناسپاسی حاضر به پرداخت این رقم نشد. اما با تأسف باید بگوییم که جنازه مهدی علی خان هرگز به مقصد متبرك خود نرسید، زیرا جهازی که جسد در آن به بصره حمل می شد میان راه به دست يك ناو فرانسوی توقیف گردید و جسد را به دریا افکندند.

احضار مهدی علی خان از مقام بالیوزی کمپانی در بوشهر نقطه پایان يك دوران بود. از آن پس علائق تجارتي بریتانیا در ایران جای خود را به علائق سیاسی فائقه‌ای داد که اهمیت بیش از حد آن دیگر اجازه نمی داد کار را به دستهای بومی بسپارند. مهدی علی خان برجسته ترین ایرانی در جمع ایرانیانی بود که در طول سالهای بسیار به انگلیسی هادر ایران خدمت کردند. هیچکدام از ایشان دیگر موفق نشد به مقام رفیع

بالیوزی دست یابد، ولی بسیاری از آنان با دل بستگی و وفاداری به کارفرمایان خود که اغلب بدون کمک آنان از عهده انجام وظایف خود بر نمی آمدند خدمت کردند و گاه در سفارتخانه ها و کنسولگریایی که در آن به عنوان میرزا و منشی - دبیر و معلم و واسطه و مترجم - استخدام می شدند، نفوذ قابل ملاحظه ای کسب کردند.